



# جهان امروز

دوره دوم

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران



۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۵ - ۰۱ مه ۲۰۲۶

<https://cpiran.net>

[jahane.emrouz@cpiran.net](mailto:jahane.emrouz@cpiran.net)

شماره ۱۵ - دوره دوم



## اطلاعیه حزب کمونیست ایران در آستانه اول ماه مه، روز جهانی کارگر

## فراخوانی برای نجات جان زندانیان سیاسی در ایران

از آغاز جنگ اسرائیل و آمریکا و جمهوری اسلامی در ۹ اسفند ۱۴۰۴، موج تازه‌ای از سرکوب و بازداشت‌های گسترده در سراسر کشور به راه افتاده است. در سایه جنگ و فضای امنیتی، حکومت تلاش می‌کند هر صدای مخالفی را خاموش کند و پیش از هر چیز، زندانیان سیاسی و معترضان را هدف گرفته است. امروز، دفاع از جان این زندانیان یک وظیفه فوری و حیاتی برای همه ما در داخل و خارج کشور است.

بر اساس اطلاعات سازمان حقوق بشر ایران، طی بیش از ۵۰ روز گذشته دست‌کم ۳۶۴۶ نفر در شهرهای مختلف بازداشت شده‌اند. در شرایطی که به دلیل قطع گسترده اینترنت و پنهان‌کاری، آمار واقعی می‌تواند به مراتب بیشتر باشد. تنها پس از اعلام آتش‌بس در ۱۸ فروردین، دست‌کم ۷۶۷ نفر دیگر بازداشت شده‌اند. در میان بازداشت‌شدگان، دست‌کم ۱۱۱ فعال سیاسی، مدنی، صنفی، دانشجویی، اعضای خانواده‌های دادخواه و شهروندان شناخته‌شده حضور دارند؛ چهره‌هایی که بسیاری از آنان به نماد مقاومت مدنی و «نه» گفتن به اعدام و سرکوب بدل شده‌اند.

وزارت اطلاعات، سازمان اطلاعات سپاه پاسداران، نیروی انتظامی و پلیس‌های تخصصی از جمله پلیس اطلاعات و امنیت و پلیس فتا، ستون فقرات این سرکوب تازه‌اند. در بسیاری موارد، دادستانی‌ها و مراجع قضایی نیز مستقیماً در طراحی و هماهنگی این بازداشت‌ها نقش داشته‌اند. اتهام‌های رسمی تقریباً برای همه یکسان است: «جاسوسی»، «ارتباط با سرویس‌های اطلاعاتی خارجی»، «ارسال تصاویر و مختصات مراکز حساس»، «اقدام علیه امنیت ملی»، «همکاری با بیگانه» و برچسب‌های سنگینی مانند «محرابه» و ... اتهام‌هایی که طبق قوانین خود جمهوری اسلامی می‌تواند به صدور حکم اعدام منجر شود.

فرمانده نیروی انتظامی، احمدرضا رادان، در برنامه‌ای تلویزیونی با افتخار از بازداشت بیش از ۲۷۰۰ نفر سخن گفته است. بنا به گفته وی بیش از ۹۰۰ نفر به‌خاطر «تشویب اذهان عمومی در فضای مجازی»، بیش از ۴۰۰ نفر به‌دلیل «انتشار تصاویر اصابت موشک‌ها و انتقال اطلاعات»، بیش از ۲۰۰ نفر به‌خاطر استفاده از استارلینک و ابزارهای فنی برای دور زدن فیلترینگ، بازداشت شده‌اند. این اعتراف رسمی به‌خوبی نشان می‌دهد که جرم اصلی بسیاری از این شهروندان، اطلاع‌رسانی مستقل و استفاده از حق آزادی بیان است.

بسیاری از بازداشت‌شدگان در زندان‌ها، بازداشتگاه‌های مخفی و مراکز غیررسمی تحت کنترل نهادهای امنیتی نگهداری می‌شوند. خانواده‌ها از محل نگهداری عزیزانشان، وضعیت جسمی و روانی آن‌ها و حتی نوع اتهام و روند پرونده بی‌خبرند. قطع ارتباط با خانواده و وکیل، نبود دسترسی به دادرسی عادلانه، محرومیت از مراقبت پزشکی، اعترافات اجباری نمایشی شناخته شده تلویزیونی نگرانی جدی در مورد سرنوشت زندانیان سیاسی را دامن زده است.

بورش وحشیانه‌ی ۹ فروردین به بند زندانیان سیاسی واحد ۴ زندان قزلحصار نماد عریان همین سیاست کشتار خاموش است. ده‌ها تن از مأموران سرکوب به سرکردگی اشکان کمالی، حسن قبادی و قاسم صحرايي، نیمه‌شب به بند زندانیان سیاسی حمله کردند، با ضرب و شتم شدید همه را از بند بیرون کشیدند و به سلول انفرادی فرستادند. شش تن از زندانیان که همگی از فعالان کارزار «نه به اعدام» بودند و توسط قاضی افشاری به اعدام محکوم شده بودند، همان شب در بی‌خبری کامل، بدون تکمیل روند دادرسی و بدون آخرین ملاقات با خانواده، به دار آویخته شدند.



## جنگ، تشدید فقر و چه باید کرد؟

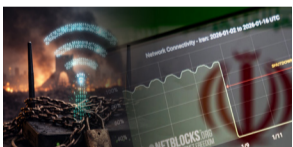


## ایران در دوره پس از جنگ



## از خودسازمان دهی در متن بحران تا کاشتن بذر جامعه‌ی فردا

۵ ص



## قطع اینترنت در ایران؛ جنگی علیه معیشت مردم و ابزاری برای کنترل جامعه

۶ ص



## محاصره دریایی بنادر ایران؛ جنگ اقتصادی علیه مردم

۷ ص



## حق اعتصاب و حق تشکل مستقل؛ دو سنگر سرنوشت‌ساز در نبرد پسا جنگ کارگران در ایران

۸ ص



## جنگ و پیامدهای آن برای طبقه کارگر

۹ ص



## موج تازه سرکوب؛ پیش‌درآمدی بر تحولات پیشرو در ایران

۱۰ ص



## گسستن از زنجیرها (هنر و ادبیات)

۱۱ ص

شهرام امانتی

## اطلاعیه حزب کمونیست ایران در آستانه اول ماه مه، روز جهانی کارگر



و اعتراضات سراسری است؛ در پیوند دادن مبارزه معیشتی و صنفی با مبارزه سیاسی علیه کل نظام سرمایه‌داری حاکم. غلبه بر پراکندگی و حرکت به سوی هماهنگی سراسری، وظیفه‌ای حیاتی و عاجل در دوره پیش رو است.

حزب کمونیست بر این باور است که طبقه کارگر ایران در دوره‌ای که پیش رو دارد، ناگزیر است دو مطالبه محوری و حیاتی را در مرکز مبارزات خود قرار دهد؛ مطالباتی که بدون تحقق آن‌ها، گام برداشتن در عرصه‌های بالاتر سازمان‌دهی حزبی، سیاسی و اعمال رهبری بر دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی، به شدت دشوار خواهد بود:

اول، آزادی رسمی و بی‌قید و شرط حق اعتصاب، در وسیع‌ترین معنای کلمه؛ یعنی به رسمیت شناختن حق کارگران برای متوقف کردن کار، در هر سطح و در هر زمان، بدون ترس از معیشت، از اخراج، بازداشت و سرکوب.

دوم، آزادی تشکیل و فعالیت تشکل‌های مستقل کارگری، در معنای جامع و مانع آن؛ یعنی حق کارگران برای ایجاد سندیکا، انجمن، شورا، فدراسیون و هر نوع تشکل منتخب و پاسخ‌گو به خودشان، مستقل از دولت، کارفرما، نهادهای امنیتی و خانه‌کارگرا و شوراهای زرد دولتی.

تحمیل این دو مطالبه به طبقه حاکم، نه یک خواست فرعی، بلکه پیش‌شرط گشودن راه برای سازمان‌دهی سوسیالیستی و اعمال نقش رهبری‌کننده طبقه کارگر در کل جامعه است.

تا زمانی که این آزادی‌ها به‌طور رسمی، قانونی و واقعی به‌دست نیامده و تثبیت نشده‌اند، مبارزه طبقه کارگر باید بر تحمیل عملی آن‌ها در همه سطوح متمرکز باشد. به این معنا که کارگران، در متن مبارزه روزمره برای کار، مزد، بیمه، مسکن، ایمنی محیط کار و دیگر مطالبات معیشتی و صنفی، حق خود برای اعتصاب، تجمع، انتخاب نمایندگان واقعی و تشکیل تشکل مستقل را در عمل به کرسی بنشانند و از آن عقب ننشینند. هر اعتصاب، هر تجمع و هر تلاش برای ایجاد تشکل مستقل، حلقه‌ای از زنجیره مبارزه برای تثبیت این آزادی‌های حیاتی است. تنها از دل این تجربه زنده و عملی است که فرهنگ همبستگی، خودسازمان‌دهی و خودرهبری طبقه کارگر می‌تواند شکل بگیرد و نهادینه شود.

حزب کمونیست ایران بر این حقیقت اساسی تأکید می‌کند که طبقه کارگر تنها طبقه‌ای است که با رهایی خود، کل جامعه را از بند استثمار، ستم و تبعیض رها خواهد کرد. جامعه‌ای که طبقه کارگر برای آن مبارزه می‌کند، جامعه‌ای است مبتنی بر برابری، رفاه عمومی، رفع هرگونه ستم ملی، جنسی، مذهبی و طبقاتی؛ جامعه‌ای بدون استثمار انسان از انسان، بدون فقر و تحقیر. این چشم‌انداز، بر پایهٔ موقعیت عینی طبقه کارگر در تولید اجتماعی و نقش تعیین‌کنندهٔ او در گردش چرخ زندگی مادی جامعه استوار است. تا زمانی که تولید اجتماعی بر دوش کارگران می‌چرخد، این طبقه می‌تواند و باید قدرت خود را برای درهم‌شکستن مناسبات سرمایه‌داری و برپایی نظمی نوین، سوسیالیستی و انسانی به‌کار گیرد.

حزب کمونیست، در این روز جهانی و تاریخی، همه کارگران و زحمتکشان، همه سوسیالیست‌ها و آزادی‌خواهان را فرامی‌خواند که حول مطالبات مشترک، برای وحدت، سازمان‌یابی و مبارزه‌ای آگاهانه‌تر و سراسری‌تر گام بردارند. اول ماه مه، روز قدرت و امید طبقه کارگر است؛ این روز را به نقطه عزمی مرحله‌ای نوین از پیکار برای رهایی بدل کنیم.

حزب کمونیست ایران  
اردیبهشت ۱۴۰۵  
آوریل ۲۰۲۶

\*\*\*

کارگران، زحمتکشان و انسان‌های آزادی‌خواه!  
اول ماه مه، روز جهانی کارگر، در راه است؛ روزی که در آن طبقه کارگر در سراسر جهان، تاریخ مبارزه، رنج و امید خود را به خیابان‌ها و محل کار و زندگی می‌برد و پرچم همبستگی و رهایی را برافراشته نگه می‌دارد. حزب کمونیست این روز تاریخی را به کارگران و زحمتکشان ایران و جهان، به همه مبارزان راه برابری و آزادی، صمیمانه شادباش می‌گوید.

امروز طبقه کارگر ایران در یکی از سخت‌ترین دوره‌های خود زندگی می‌کند. گرانی شدید، تورم کمرشکن و دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر، زندگی کارگران را نابود کرده است. قراردادهای موقت و سفیدامضا، نبود امنیت شغلی، نداشتن بیمه و نبود هرگونه حق واقعی در محیط کار، وضعیت را غیرقابل تحمل کرده است. میلیون‌ها کارگر حتی با کار تمام‌وقت، فقیرند. آن‌ها نمی‌توانند نیازهای اولیه چون خوراک، مسکن، درمان و آموزش را برای خانواده‌هایشان تأمین کنند. در کنار این، بیکاری گسترده جوانان کارگر و فرزندان طبقه کارگر، حتی آنان را که تحصیلات بالا دارند، به حاشیه رانده است. این وضعیت نتیجه مستقیم حاکمیت سرمایه‌داری رانت‌خوار و مذهبی جمهوری اسلامی و پیوند آن با سرمایه‌داران بزرگ داخلی و سرمایه جهانی است.

جنگ‌های ۱۲ روزه و ۴۰ روزه و ماجراجویی‌های نظامی جمهوری اسلامی در منطقه، فشار مضاعفی را بر دوش طبقه کارگر تحمیل کرده است. از یک‌سو، کارگاه‌ها، کارخانه‌ها و محل‌های کار، در سایه بمباران‌ها به‌صورت مستقیم به قتلگاه کارگران تبدیل شده است و از سوی دیگر، با نبود ایمنی و استانداردهای کار و افزایش حوادث مرگبار و با تبدیل محیط کار به زندانی که در آن کارگر یا باید تن به شرایط مرگبار بدهد یا در پی اخراج و بیکارسازی، به حاشیه فقر پرتاب شود، به‌صورت غیرمستقیم زندگی کارگران را به تباهی جسمی و روحی تهدید می‌کند. اما با همه این‌ها، این همه ابعاد فاجعه هم نیست. هزینه‌های سرسام‌آور نظامی، جنگ‌افروزی و سرکوب داخلی، از جیب کارگران و زحمتکشان پرداخت می‌شود؛ با کاهش بودجه‌های رفاهی و خدمات عمومی، با سقوط مداوم ارزش دستمزد و با تحمیل بیکاری و دستمزدهایی که چندین برابر پایین‌تر از خط فقر هستند. این سیاست عملاً میلیون‌ها کارگر را به مرگ تدریجی محکوم کرده است؛ مرگی که در آن فرسودگی، سوءتغذیه، بیماری، ناامیدی و اعتیاد، چهره‌های مختلف یک فاجعه واحدند.

با وجود همه این فشارها، طبقه کارگر ایران در برابر ستم و استثمار سرمایه‌داری ساکت نمانده است. علی‌رغم ممنوعیت رسمی اعتصاب و هرگونه تجمع مستقل، در دهه‌های اخیر به‌طور متوسط سالانه شاهد هزاران اعتصاب، تجمع و اعتراض کارگری در رشته‌ها و بخش‌های مختلف بوده‌ایم؛ از نفت و پتروشیمی تا فولاد و خودروسازی، از معادن و راه‌آهن تا آموزش و درمان، از کارگران شهرداری تا کارگران پیمانی و موقت. این اعتراضات، که اغلب با سرکوب، بازداشت، تهدید و اخراج روبه‌رو شده‌اند، نشان می‌دهند که طبقه کارگر ایران نه منفعل است و نه تسلیم‌شده؛ بلکه در حال جست‌وجوی راه‌های مؤثرتر برای سازمان‌یابی و تحمیل خواسته‌های خود است. با فروکش کردن فضای جنگی و اضطراب ناشی از تنش‌های نظامی، این طبقه با تکیه بر همین پیشینه غنی مبارزه، می‌تواند و باید دور تازه‌ای از پیکار برای مطالبات خود را با قدرت و آگاهی بیشتر از سر بگیرد. با این همه، یکی از ضعف‌های اصلی مبارزات کارگری در چند دهه اخیر، پراکندگی آن بوده است. هرچند هر اعتصاب و هر اعتراض، در محل خود، گامی مهم و شجاعانه است، اما اعتصاب‌های جدا از هم، محدود به یک کارخانه یا یک شهر، بدون هماهنگی و هم‌زمانی، به‌سختی می‌توانند رژیم و سرمایه‌داران را وادار به عقب‌نشینی‌های جدی و پایدار کنند. تجربه جهانی طبقه کارگر و نیز تجربه خود کارگران ایران نشان داده است که قدرت واقعی این طبقه در «وحدت عمل» و هم‌زمانی اعتصابات

این تنها یک نمونه از انتقام‌جویی حکومت از زندانیان سیاسی است. بر مبنای گزارش‌ها، در فروردین‌ماه دست‌کم ۱۴ زندانی سیاسی بر چوبه‌های دار رفته‌اند. کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» و سایر ابتکارات مدنی در داخل، با شجاعتی کم‌نظیر در برابر این ماشین کشتار ایستاده‌اند. آنها همه نهادهای حقوق‌بشری و مجامع بین‌المللی را فرامی‌خوانند که برای نجات جان محکومان به اعدام دست به اقدام فوری، جدی و مؤثر بزنند.

در خارج از کشور، آکسیون‌های اعتراضی می‌توانند و باید نقشی تعیین‌کننده بازی کنند. برگزاری تجمعات منظم مقابل سفارتخانه‌ها و نهادهای بین‌المللی، کارزارهای رسانه‌ای گسترده، راه‌اندازی دادخواست‌ها و کمپین‌های جهانی، مستندسازی بازداشت‌ها و شکنجه‌ها و همکاری نزدیک با سازمان‌های حقوق‌بشری، همه ابزارهایی هستند که می‌توانند هزینه‌های سیاسی اعدام و شکنجه را برای جمهوری اسلامی بالا ببرند. مطالبه‌های مشخص ورود هیئت‌های حقیقت‌یاب بین‌المللی به زندان‌ها، طرح پرونده‌ها در مجامع بین‌المللی، و جلب حمایت اتحادیه‌های کارگری، دانشگاهیان و سازمان‌های مدنی در سراسر جهان، باید به محور آکسیون‌های خارج کشور تبدیل شود.

در داخل کشور نیز، با وجود سرکوب سنگین، هنوز می‌توان و باید صدا را بلند کرد. فراخوان ما به مردم آزاده در سراسر ایران این است که به هر شکل ممکن علیه احکام اعدام و برای آزادی زندانیان سیاسی اقدام کنند. انتشار بیانیه‌ها و تومارهای اعتراضی، تجمع در برابر نهادهای حکومتی، حضور در مراسم جان‌باختگان، گردهمایی در خانه‌های محکومان به اعدام و سر دادن شعار علیه اعدام و برای آزادی زندانیان سیاسی، می‌توانند از جمله این اقدامات باشند. این اشکال مقاومت را بارها تجربه کرده‌ایم و امروز، در شرایط تشدید اعدام‌ها، ضروری است آن‌ها را گسترش دهیم و به هم پیوند بزنیم. تقویت اتحاد و سازمان‌یابی در محلات، دانشگاه‌ها و محیط‌های کار، و تحکیم همبستگی با خانواده‌های زندانیان، سنگرهایی است که حکومت از آن‌ها می‌ترسد.

اکنون باید صدای زندانیان سیاسی باشیم که پشت دیوارهای بلند زندان بی‌صدا مانده‌اند. هر تجمع، هر بیانیه، هر آکسیون و هر کمپین جهانی می‌تواند در نجات جان انسانی بی‌گناه مؤثر باشد. صدور احکام اعدام باید فوراً متوقف شود و همه زندانیان سیاسی باید بی‌قید و شرط آزاد شوند. همبستگی ما، در داخل و خارج کشور، می‌تواند و باید به نیرویی تبدیل شود که این خواست را بر حاکمان تحمیل کند.

\*\*\*



## جنگ، تشدید فقر و چه باید کرد؟



در یکی از پرتلاطم‌ترین دوره‌های سیاسی و اقتصادی تاریخ معاصر ایران، زندگی و معیشت طبقه کارگر و اقشار فرودست بیش از هر زمان دیگری زیر فشار قرار گرفته است. پیش از آغاز جنگ نیز بیکاری و اشتغال ناقص، همراه با دستمزدهای ناچیز و گرانی مداوم، زندگی خانواده‌های کارگری و اقشار تهیدست جامعه را فرسوده کرده بود. آمارهای رسمی اگرچه گاهی نرخ بیکاری را نسبتاً پایین نشان می‌دادند، اما واقعیت این بود که بخشی از جمعیت در سن کار، عملاً از جست‌وجوی شغل ناامید شده و از بازار کار خارج شده بود. این یعنی میلیون‌ها انسان که نه در شمار شاغلان قرار می‌گیرند و نه در آمار بیکاران جای دارند. بازار کار پیش از جنگ نیز مبتنی بر قراردادهای موقت، کار بدون بیمه، روزمزد بودن و اخراج آسان بود. کارگران ساختمانی، رانندگان، فروشندگان خرد، کارگران خدمات شهری و انبوهی از کارگران غیررسمی در وضعیتی به سر می‌بردند که با یک پیام یا یک تماس ساده، نان‌شان قطع می‌شد. در چنین شرایطی، جنگ نقش یک ضربه نهایی را بازی کرد و در مدت کوتاهی آنچه را سال‌ها در حال پوسیدن بود، به مرز فروپاشی رساند.

برآوردهای اولیه از نابودی حدود یک میلیون شغل و بیکار شدن حدود دو میلیون نفر طی چهل روز جنگ حکایت دارند. این آمار فقط بخش رسمی را در بر می‌گیرد. در پس این آمار، انبوهی از کسانی قرار دارند که روی کاغذ هنوز شاغل به حساب می‌آیند، اما درآمدی ندارند. کارگران روزمزدی که تعداد روزهای کارشان به حداقل رسیده، رانندگانی که مسافر و بار ندارند، فروشندگانی که دخل‌شان دیگر حتی اجاره مغازه را پوشش نمی‌دهد و کارگرانی که ماه‌هاست حقوق نگرفته‌اند، ولی نام‌شان همچنان در لیست حقوق ثبت می‌شود. به این معنا، بحران بیکاری فقط در صف‌های اداره کار یا آمارهای رسمی دیده نمی‌شود، بلکه در سفره‌های خالی، در کرایه‌خانه‌های عقب‌افتاده و در ناامیدی پدران و مادرانی که دیگر نمی‌دانند فردا از کجا باید بیاورند، خود را نشان می‌دهد.

در کنار این، بحران اجاره‌نشینی به مرحله‌ای رسیده که برای بسیاری از خانواده‌های کارگری و فرودست، «خانه» دیگر نه سرپناه، که به کابوسی دائمی تبدیل شده است. سهم هزینه مسکن از سبد هزینه‌ای خانوار مستأجر، به حدود ۴۳ درصد در سطح کشور و نزدیک به ۶۰ درصد در تهران رسیده است. به این معنا که بیش از نیمی از درآمد یک خانواده در شهرهای بزرگ، فقط صرف آن می‌شود که زیر سقفی بماند؛ آن هم سقفی نه لزوماً امن، نه باکیفیت و نه حتی متناسب با نیاز خانواده. در این میان، اجاره‌ها و ودیعه‌های نجومی، در کنار دستمزدهای ثابت، معوق یا بسیار پایین، عملاً بسیاری از مستأجران را از پرداخت اجاره‌بها ناتوان ساخته است.

در برابر این فشار خردکننده، خانواده‌های کارگری و حتی بخش‌هایی از طبقه متوسط ناچار به اتخاذ راه‌حل‌های کوتاه‌مدت شده‌اند. کوچ اجباری از محله‌های مرکزی به حاشیه‌ها، مهاجرت از شهرهای بزرگ به شهرهای کوچک‌تر و حتی روستاها، تقسیم یک واحد کوچک میان چند خانواده یا سکونت در خانه‌هایی کوچک‌تر و پرجمعیت‌تر بخشی از این راه‌حل‌ها هستند. اما شاید تلخ‌ترین و در عین حال فراگیرترین راه‌حل، بازگشت به خانه والدین باشد. برای یک زوج جوان که با هزار زحمت توانسته‌اند زندگی مستقلی راه بیندازند، بازگشت به خانه پدری نوعی عقب‌نشینی اجتماعی و روانی است. این،

که طبقه کارگر پراکنده، بی‌سازمان و بی‌صدای جمعی باقی بماند، هر جنگ، هر تحریم، هر تصمیم اقتصادی و هر بحران، نخست بر دوش او سنگینی خواهد کرد.

از همین‌جاست که موضوع تشکل‌یابی، حق اعتصاب و حق ایجاد سازمان‌های مستقل کارگری، از سطح یک بحث نظری یا صنفی، به سطح یک ضرورت حیاتی برای بقا ارتقا می‌یابد. کارگر تنها، در برابر کارفرما، در برابر ماجر، در برابر بانک، در برابر دولت و در برابر بازار بی‌رحم، عملاً قدرت دفاعی چندانی ندارد. اما کارگران متشکل می‌توانند برای دستمزد عادلانه، برای بیمه بیکاری، برای کنترل قیمت‌ها و اجاره‌ها، برای امنیت شغلی و برای بهبود شرایط کار، قدرت چانه‌زنی و مقاومت بسازند.

پایان جنگ می‌تواند و باید آغاز مرحله‌ای تازه از مبارزات وسیع و آگاهانه برای کسب حق اعتصاب و حق تشکل باشد. تا زمانی که این حقوق به صورت رسمی و عملی بر ساختار قدرت تحمیل نشود، مبارزه برای خواسته‌های معیشتی ناگزیر پراکنده، موضعی و کم‌اثر می‌ماند. اما با تحمیل و تثبیت این حقوق، مبارزه برای نان، مسکن، درمان و آموزش در مسیر سراسری و مؤثرتری قرار می‌گیرد و راه برای برداشتن گام‌های بعدی هموارتر می‌شود.

امروز بیش از هر زمان دیگر، کارگران و زحمتکش‌شان نیازمند آن‌اند که از تنهایی و پراکندگی بیرون بیایند، حلقه‌های همبستگی در محیط‌های کار و محله‌ها، از تشکیل یک صندوق همبستگی مالی گرفته تا اشکال گسترده‌تر از سازمان‌یابی، ایجاد کنند. برای ساختن تشکل‌های مستقل و واقعی، قدم‌های کوچک اما پیگیر بردارند. بحران‌های پی‌درپی نشان داده است که تنها از دل اتحاد، تشکل و مبارزه جمعی است که می‌توان در برابر این طوفان ایستاد و افق یک زندگی شایسته‌تر را گشود.

\*\*\*

یعنی از دست دادن استقلال، تشدید تنش‌های خانوادگی در خانه‌های شلوغ، فشاری مضاعف بر والدینی که خودشان با بحران معیشتی روبه‌رو هستند و آثار منفی این تنگنا بر کودکان را می‌توان تصور کرد.

بعد از بیکاری و مسکن، حلقه سوم فشار، گرانی، تورم افسارگسیخته و سقوط ارزش پول ملی است. بر اساس برآوردهای رسمی، نرخ تورم در مقطعی تا حدود ۷۰ درصد اوج گرفته است. برای یک خانواده کارگری، این رقم یعنی سبد کالایی که سال گذشته مثلاً یک میلیون تومان قیمت داشت، امروز یک‌ونیم تا دو میلیون تومان هزینه می‌طلبد، در حالی که مزد و حقوق هرگز به همان نسبت افزایش نیافته است. نتیجه، حذف تدریجی گوشت، مرغ، ماهی و حتی تخم‌مرغ، کاهش مصرف لبنیات و میوه، جایگزینی مواد غذایی کم‌کیفیت‌تر و ارزان‌تر و گسترش دامنه نامنی غذایی، به‌ویژه برای کودکان است.

ناامنی غذایی آینده نسلی را تهدید می‌کند که با سوءتغذیه پنهان، ضعف جسمی، کاهش تمرکز و افت یادگیری روبه‌رو خواهد شد. این یعنی فقر امروز، در حال بازتولید و تعمیق فقر در فردای همین جامعه است. در کنار این، سقوط ارزش پول ایران تا جایی که نسبت تقریبی یک دلار به یک‌ونیم میلیون تومان مطرح می‌شود، به معنای گرانی سرسام‌آور هر کالای وابسته به واردات است.

کسانی که درآمدشان ریالی است و به هیچ منبع ارزی دسترسی ندارند، هر روز فقیرتر و ناتوان‌تر می‌شوند، در حالی که اقلیتی کوچک با دسترسی به ارز، تجارت خارجی یا رانت‌های بزرگ، دارایی‌هایشان را چند برابر می‌کنند. در چنین چشم‌اندازی، طبیعی است که بسیاری از کارگران و زحمتکش‌ان در گام اول به راه‌حل‌های فردی از قبیل اضافه‌کاری، چندشغله شدن، مهاجرت، فروش وسایل خانه، قرض گرفتن و... متوسل می‌شوند. در چنین شرایطی، مادامی



## ایران در دوره پس از جنگ

نیروها نیز هست. در بزنگاه‌های تاریخی، جامعه به تدریج از سطح شعارهای کلی عبور می‌کند و به داوری عینی‌تری درباره احزاب و فعالان سیاسی می‌رسد. این پرسش‌ها مطرح خواهد شد که چه کسانی در متن جنگ، رنج مردم را دیدند و چه کسانی اسیر محاسبات قدرت، بلندپروازی‌های سیاسی یا توهمات خود شدند؟ چه نیروهایی با تداوم جنگ و تعمیق ویرانی کنار آمدند و چه نیروهایی کوشیدند نجات جامعه و منافع اکثریت مردم را در مرکز توجه قرار دهند؟ از این نگاه، پایان جنگ لحظه‌ای تعیین‌کننده برای سنجش مشروعیت‌های سیاسی نیز هست. جریان‌هایی که بدون کمترین توجه به پیامدهای انسانی، اجتماعی و اقتصادی جنگ، از آن استقبال کرده‌اند یا در برابر ویرانی جامعه سکوت اختیار کرده‌اند، ناگزیر با فرسایش اعتبار خود روبه‌رو خواهند شد. در مقابل، نیروهایی که توانسته‌اند هم با جنگ و هم با نظم مولد جنگ مرزبندی کنند و در عین حال از بازسازی حیات اجتماعی، کاهش رنج عمومی و احیای امید جمعی سخن بگویند، ظرفیت بیشتری برای اثرگذاری در آینده خواهند داشت.

بر این اساس، ایران در دوره پساجنگ احتمالاً با دو روند متضاد اما هم‌زمان مواجه خواهد بود: از یک سو، تعمیق گرایش به تمرکز امنیتی قدرت در بالا؛ و از سوی دیگر، بازگشت تدریجی جامعه به میدان مطالبه‌گری، اعتراض و سازمان‌یابی از پایین. اگر توافقی میان ایران و آمریکا حاصل شود، این تعارض در شکل ملایم‌تری اما با عمق بیشتر خود را نشان خواهد داد؛ و اگر توافقی در کار نباشد، همین شکاف در بستر فشار اقتصادی و فرسایش اجتماعی می‌تواند به بحران‌های تازه‌تری دامن بزند.

\*\*\*

به‌سادگی دگرگون نخواهد شد. با این همه، آینده ایران را تنها از زاویه تحولات درون حاکمیت نمی‌توان توضیح داد. تجربه مبارزات اجتماعی و سیاسی در چند دهه اخیر به‌روشنی نشان داده است که جامعه ایران از پایین، نه منفعل است و نه به‌سادگی تابع طراحی‌های بالا قرار می‌گیرد. هیچ طرحی که در سطوح بالای قدرت، از سوی فرماندهان جدید، مدیران امنیتی یا بوروکرات‌های بحران تدوین شود، نمی‌تواند بدون اصطکاک اجتماعی و بدون هزینه بر جامعه تحمیل شود.

جامعه ایران در عمل آموخته است که نه فشار خارجی راه آزادی را می‌گشاید و نه شکاف‌های درونی حکومت، به‌خودی‌خود، به‌رهایی منجر می‌شود. اگر چشم‌اندازی برای تغییر وجود داشته باشد، این چشم‌انداز بیش از هر چیز در گرو بازسازی توان اجتماعی، سازمان‌یابی از پایین و پیوند دوباره مطالبات پراکنده در قالبی روشن‌تر و فراگیرتر است. پایان جنگ، یا حتی کاهش ترس و اضطراب ناشی از احتمال ازسرگیری آن، می‌تواند چنین امکانی را فراهم آورد. جامعه‌ای که زیر سایه جنگ ناگزیر به تعلیق بخشی از مطالبات خود شده، در دوره پساجنگ فرصت خواهد یافت نفس تازه کند، به بازبینی تجربه‌های خود بپردازد و برای دوره‌ای جدید از حرکت اجتماعی و سیاسی آماده شود. در این فضا، مطالباتی چون نان، کار، آزادی بار دیگر می‌توانند محور شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی قرار گیرند.

بحران معیشت، بی‌ثباتی شغلی، فقر، فرسایش طبقه متوسط، تبعیض‌های ساختاری، بحران زیست‌محیطی، نارضایتی‌های نسلی و مسئله حقوق و آزادی‌های مدنی، هیچ‌یک با پایان جنگ از میان نخواهند رفت. برعکس، آنچه در دوران جنگ و شرایط اضطراری موقتاً به حاشیه رانده می‌شود، در دوره پساجنگ با شدتی بیشتر بازخواهد گشت.

دوره پساجنگ در عین حال، دوره بازتعریف اعتبار سیاسی

به‌احتمال فراوان، مذاکرات اسلام‌آباد میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده، پس از ناکامی دور نخست، بار دیگر از سر گرفته خواهد شد. در این دور، و شاید در یکی دو دور بعدی، رژیم ایران عملاً با سه سناریوی اصلی روبه‌رو می‌شود: نخست، دستیابی به توافقی که در ایران به‌عنوان توافقی «آبرومندانه» معرفی شود و در آمریکا نیز بتوان آن را نشانه‌ای از «موفقیت سیاسی» دانست؛ دوم، بازگشت به جنگ، با پیامدهایی که دامنه و عمق آن به‌سادگی قابل پیش‌بینی نیست؛ و سوم، تداوم وضعیت فرساینده «نه جنگ، نه صلح» همراه با استمرار فشارهای سیاسی و اقتصادی و ادامه سیاست تحریم‌های حداکثری ترامپ.

با این همه، آینده سیاسی ایران را نمی‌توان تنها در چارچوب این مذاکرات درک کرد. مسئله اصلی آن است که فارغ از نتیجه گفت‌وگوها، در درون جامعه و در ساختار قدرت ایران چه تحولاتی در حال شکل‌گیری است. ایران پساجنگ، حاصل دو روند هم‌زمان خواهد بود: تجدید آرایش قدرت در بالای حاکمیت و بازسازی ظرفیت اجتماعی در پایین.

در مورد روند نخست، مقاله‌ای از «مناهم مرهاوی» استاد دانشگاه اورشلیم در نشریه فارن پالیسی به تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۲۶ آمده است که حاوی نکاتی مهم درباره تجدید آرایش قدرت در بالای حاکمیت است. در این مقاله، نویسنده استدلال می‌کند که ایران از نظامی با محوریت روحانیت، به نظامی با محوریت ساختار امنیتی - نظامی در حال گذار است. به‌زعم او، این تحول محصول صرف جنگ‌های اخیر نیست، بلکه نتیجه روندی چند دهه‌ای است که در بستر جنگ، سرکوب اعتراضات، مهار اصلاحات و گسترش تدریجی نفوذ سپاه پاسداران در حوزه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی شکل گرفته است.

مرهاوی، محمدباقر ذوالقدر را نماد این تغییر می‌داند؛ شخصیتی که نه از مسیر رقابت انتخاباتی و نه از مجرای سیاست‌ورزی متعارف، بلکه از دل سپاه، نهادهای اطلاعاتی و سازوکارهای سخت قدرت در پشت صحنه برخاسته است. از نگاه این تحلیل، اگر سپاه در مرحله‌ای تنها مرزهای قدرت سیاسی را تعیین می‌کرد، اما اکنون خود به یکی از مراکز اصلی حکمرانی بدل شده است. روحانیت همچنان در سطح نمادین، زبانی و ایدئولوژیک حضور دارد، اما نقش واقعی آن در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کاهش یافته و مرکز ثقل قدرت به شبکه‌های امنیتی منتقل شده است.

این ارزیابی، در خطوط اصلی، با روندهای چند سال اخیر انطباق دارد. امروز در جمهوری اسلامی، هرچند زبان رسمی همچنان مشروعیت دینی است، اما منطق عملی اداره کشور بیش از گذشته از ملاحظات امنیتی، کنترل اجتماعی، مهار بحران و تلاش برای بقا پیروی می‌کند. به بیان روشن‌تر، اگر روحانیت هنوز سخنگوی نظم رسمی است، اما در عمل این نهادهای امنیتی‌اند که نقش تعیین‌کننده‌ای در تعیین مسیر واقعی جمهوری اسلامی یافته‌اند.

البته این تصویر را نباید به‌گونه‌ای مطلق و بدون پیچیدگی در نظر گرفت. ساختار قدرت در ایران همچنان واجد لایه‌های گوناگون، رقابت‌های درونی و تعادل‌های شکننده میان روحانیت، بوروکراسی، نیروهای نظامی، نهادهای انتصابی و سازوکارهای محدود انتخاباتی است. با این حال، جهت کلی تحول، به‌ویژه در شرایط بحران، به‌روشنی به سوی تمرکز بیشتر قدرت در دست ساختارهای امنیتی میل می‌کند. یکی از نکات مهم مقاله فارن پالیسی آن است که افزایش فشار خارجی، الزاماً به اصلاحات داخلی نمی‌انجامد. برعکس، در بسیاری موارد، تهدید بیرونی به تقویت همان نهادهایی منجر می‌شود که منافع و موجودیت خود را در منطق کنترل قهری گسترده‌تر تعریف می‌کنند. تجربه چند دهه گذشته نیز نشان داده است که هرگاه فشار بیرونی تشدید شده، دست نهادهای امنیتی برای قبضه بیشتر امور بازتر شده است.

بر همین اساس، اگر مذاکرات اسلام‌آباد به نتیجه نرسد و وضعیت تعلیقی موجود ادامه یابد، محتمل‌ترین پیامد سیاسی آن تحکیم بیشتر موقعیت بلوک امنیتی خواهد بود. حتی در صورت دستیابی به توافق هم، به گفته نویسنده این مقاله، در بهترین حالت شکل اعمال قدرت ممکن است نرم‌تر، تندتر یا پیچیده‌تر شود، اما اصل تمرکز امنیتی



## از خودسازمان دهی در متن بحران تا کاشتن بذر جامعه‌ی فردا



در لحظه‌های بحران سیاسی، شرایط انقلابی، جنگ، بلایای طبیعی، سرکوب و فروپاشی سازوکارهای عادی زندگی، وقتی دولت و نهادهای رسمی یا غایب‌اند یا خود به عامل تهدید بدل شده‌اند، مردم بر چه تکیه‌گاهی می‌توانند حساب کنند؟ پاسخ این سوال را باید در خود جامعه جست، این توان همبستگی انسان‌های هم‌سرنوشت است که به این نیاز پاسخ می‌دهد. آنجا که دولت‌ها ابزار کنترل و سرکوب‌اند، نگاه‌ها ناگزیر به سوی ظرفیت جمعی خود مردم برمی‌گردد. این پرسش اساسی مطرح می‌شود که ما چه می‌توانیم برای خودمان و برای یکدیگر انجام دهیم.

در چنین دوره‌هایی تنها دو راه پیش‌روست: یا هرکس در لاک فردی خود فرو رود و بکوشد به‌تنهایی از طوفان بگذرد؛ یا آگاهانه به‌دنبال شکل‌های تازه‌ای از سازمان‌یابی از پایین بگردد. تجربه نشان داده که راه نخست، اگرچه غریزی‌ترین واکنش است، بیشترین آسیب‌پذیری را به همراه دارد. انسان منفرد در برابر بحران، شکننده‌ترین موجود است. اما راه دوم به معنای برقرار کردن پیوندهای داوطلبانه‌ای است که در آن‌ها آدم‌ها نه از سر اجبار، بلکه از سر شناخت مشترک و منافع مشترک گرد هم می‌آیند. این شکل از همبستگی، بستری می‌سازد که در آن تجربه، آگاهی و توان جمعی می‌تواند رشد کند.

اما وقتی از سازمان‌یابی سخن می‌گوئیم، همین جا باید تاکید کنیم که هیچ شکلی از سازمان‌دهی نباید به دگم تبدیل شود. آنچه اهمیت دارد این است که ساختارها از دل روابط واقعی و موجود میان آدم‌ها سر برآورند. در این بین یکی از واقع‌بینانه‌ترین و آزموده‌ترین پاسخ‌ها شکل‌گیری شوراهای در پایین‌ترین سطوح زندگی روزمره است.

**"آنچه این شوراها را به تکیه‌گاهی قابل‌اعتماد بدل می‌کند نه آیین‌نامه‌ها و عناوین، بلکه بنیاد گرفتن بر شانه‌ی رابطه‌های واقعی است. دوستی‌هایی که سال‌ها دوام آورده، همکارانی که بارها یکدیگر را آزموده‌اند، همسایه‌هایی که آرام‌آرام به هم اعتماد کرده‌اند. این جمع‌ها شاید کوچک باشند، اما دقیقاً به همین دلیل واقعی‌اند. اشکال پیچیده‌تر شوراهای سراسری و نهایتاً حاکمیت شورائی از دل همین نهادهای کوچک اما کارا و واقعی زاده می‌شوند که این ظرفیت را دارند جامعه را با کمترین هزینه از بحران عبور دهند."**

هرجا چند نفر به هم اعتماد دارند، تجربه‌ی مشترکی دارند و می‌توانند پای قول خود بایستند، هسته‌ای از یک شورای واقعی وجود دارد، حتی اگر هنوز نامی بر خود ننهاده باشد. وقتی از شورا حرف می‌زنیم، منظور فعلاً ساختاری بزرگ و رسمی نیست البته برای رسیدن به چنین ساختاری هم باید از همین جا شروع کرد. به‌جای جست‌وجوی ساختارهای بزرگ و پیچیده‌تر، بهتر است کار را از همین جمع‌های کوچک اما واقعی آغاز کنیم. چند نفر که تصمیم می‌گیرند در اوج دشواری تنها نباشند و دیگران را هم تنها نگذارند و با نقش آفرینی خود انتخاب می‌شوند و یا عملاً مشروعیت اجتماعی به دست می‌آورند.

شورای محله، شورای کارگران یک کارخانه، شورای پرستاران و پزشکان یک بیمارستان، شورای معلمان یک شهر، شورای کارمندان یک اداره یا شورای دانشجویان یک دانشگاه، اگر از

دل روابط واقعی شکل بگیرند، می‌توانند در بحران نقش‌هایی حیاتی ایفا کنند. سازمان‌دهی امدادسانی و توزیع عادلانه‌ی کمک‌ها؛ اسکان موقت خانواده‌های آسیب‌دیده؛ تأمین مایحتاج اولیه از غذا و دارو تا سوخت؛ حل اختلافات محلی بدون نیاز به دستگاه‌های فاسد حکومتی؛ تأمین امنیت نسبی در محله‌ها؛ مراقبت از سالمندان، کودکان، بیماران و افراد تنها؛ و مهم‌تر از همه، تقویت روحیه‌ی جمعی و امید اجتماعی است.

آنچه این شوراها را به تکیه‌گاهی قابل‌اعتماد بدل می‌کند نه آیین‌نامه‌ها و عناوین، بلکه بنیاد گرفتن بر شانه‌ی رابطه‌های واقعی است. دوستی‌هایی که سال‌ها دوام آورده، همکارانی که بارها یکدیگر را آزموده‌اند، همسایه‌هایی که آرام‌آرام به هم اعتماد کرده‌اند. این جمع‌ها شاید کوچک باشند، اما دقیقاً به همین دلیل واقعی‌اند. اشکال پیچیده‌تر شوراهای سراسری و نهایتاً حاکمیت شورائی از دل همین نهادهای کوچک اما کارا و واقعی زاده می‌شوند که این ظرفیت را دارند جامعه را با کمترین هزینه از بحران عبور دهند.

**"از دل همین تجربه‌هاست که نه‌تنها از بحران عبور می‌کنیم، بلکه تصویری عینی‌تر و عملی‌تر از جامعه‌ای عادلانه‌تر و انسانی‌تر برای فردای پس از بحران برای انقلاب و پس از انقلاب می‌سازیم."**

معمولاً وقتی از شوراها سخن می‌گوییم، نگاه‌مان معطوف به گذر از بحران است. اما اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، اهمیت این تجربه‌ها اگر چه در شرایط بحرانی شکل می‌گیرند اما بسی فراتر از بحران می‌روند. هر بار که چند نفر برای تصمیم‌گیری جمعی دور هم می‌نشینند، هر بار که مسئولیت‌ها را میان خود تقسیم می‌کنند، هر بار که به‌جای انتظار از بالا دست به

ابتکار از پایین می‌زنند، در واقع در حال تمرین شکلی از زندگی مدنی و دموکراتیک هستند، تمرینی که در فردای هر تحول بزرگ سیاسی به آن نیاز خواهیم داشت.

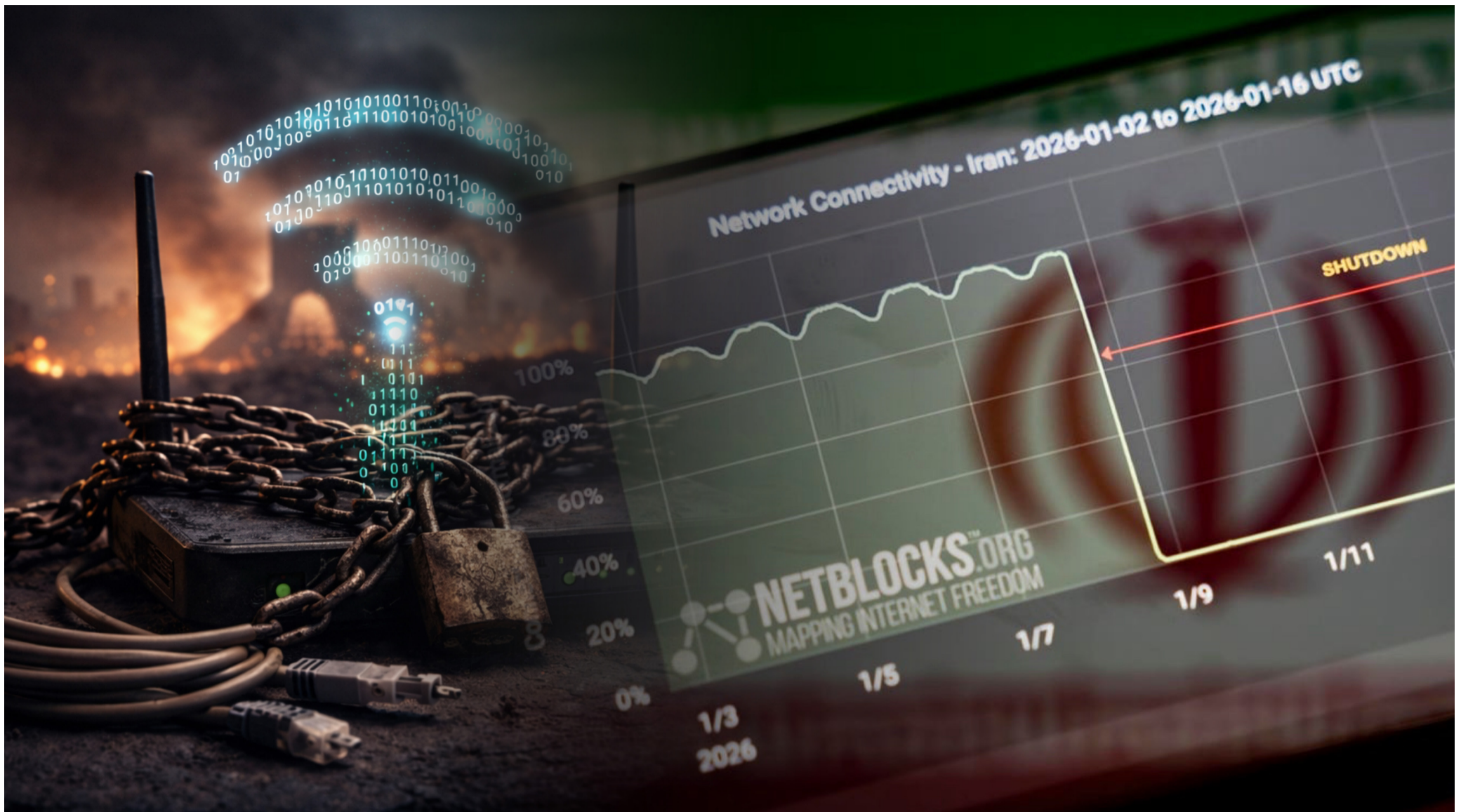
در دل این رابطه‌های کوچک، نوعی تصوّر از زندگی جمعی ساخته می‌شود: اختلاف نظر را چگونه حل کنیم؟ تصمیم جمعی را چگونه بگیریم؟ از ضعیف‌ترین و آسیب‌پذیرترین اعضاء جمع چگونه مراقبت کنیم؟ این‌ها پرسش‌هایی‌اند که هیچ انقلاب و هیچ نظام سیاسی عادلانه‌ای بدون پاسخ عملی به آن‌ها بر پا نخواهد ماند. پس تجربه‌ی شوراهای امروز فقط واکنش به بحران نیست؛ بذرهایی برای جامعه‌ی فرد نیز هست.

در جامعه‌ای که بارها طعم جنگ، سرکوب و بحران را چشیده، نسل‌های قدیمی‌تر حامل تجربه‌هایی‌اند که در هیچ کتاب و کارگاهی به‌سادگی منتقل نمی‌شود. در کنار این‌ها، نسل‌های جوان‌تر حامل انرژی، خلاقیت و مهارت‌های تازه‌ی تکنولوژیک و سازمانی‌اند. پیوند زدن این دو، خود شکلی عمیق از همبستگی است. سالمندانی که تجربه‌ی زیسته‌شان را سخاوتمندانه در اختیار می‌گذارند، و جوانانی که این تجربه‌ها را با ابزارهای امروزی ترکیب می‌کنند. اگر کمونیست امروز صادقانه به میراث خود وفادار باشد، وظیفه‌اش نه نسخه‌پیچی از بالا، بلکه تسهیل همین گفت‌وگو و همین پیوند میان نسل‌هاست.

همبستگی مردم هم‌سرنوشت، اگر قرار است چیزی بیش از شعار باشد، باید در همین کارهای کوچک اما پیگیر ساخته شود. در تشکیل شوراهای محلی و صنفی، در سازمان‌دهی جمع‌های کوچک اعتماد، در پیوند زدن تجربه‌ی دیروز و توان امروز، و در این باور ساده اما ژرف که هیچ‌کس نباید در بحران تنها بماند.

از دل همین تجربه‌هاست که نه‌تنها از بحران عبور می‌کنیم، بلکه تصویری عینی‌تر و عملی‌تر از جامعه‌ای عادلانه‌تر و انسانی‌تر برای فردای پس از بحران برای انقلاب و پس از انقلاب می‌سازیم.

# قطع اینترنت در ایران؛ جنگی علیه معیشت مردم و ابزاری برای کنترل جامعه



یکی از سنگین‌ترین پیامدهای این وضعیت، فشار روانی گسترده‌ای است که بر مردم تحمیل می‌شود. بی‌خبری از عزیزان، ناتوانی در پیگیری اخبار مستقل، زندگی را به شکلی از شکنجه خاموش تبدیل می‌کند. برای مادری که نمی‌داند فرزندش در شهر دیگر زنده است یا نه، قطع اینترنت یک کابوس دائمی است. حکومت با بستن اینترنت اضطراب را عمومی و اجتماعی می‌سازد.

از زاویه سیاسی نیز این سیاست معنایی روشن دارد. قطع اینترنت ابزاری برای پنهان کردن واقعیت است. وقتی مردم نتوانند روایت خود را به بیرون منتقل کنند، روایت رسمی دولت دست بالا پیدا می‌کند. جنایت‌ها، ویرانی‌ها، بازداشت‌ها و سرکوب در تاریکی می‌ماند. به همین دلیل، قطع اینترنت در واقع بخشی از ماشین کنترل و سرکوب است.

هم‌زمان، حکومت مردم را به سمت بازار سیاه اینترنت رانده است. رواج پروکسی‌های محدود و گران، و مخاطرات استفاده از ابزارهایی مانند استارلینک، شکلی دیگر از تبعیض و ناامنی ایجاد کرده است. کسانی که پول و امکانات بیشتری دارند، شاید بتوانند دسترسی حداقلی بخرند؛ اما اکثریت مردم یا کاملاً محروم می‌شوند یا باید برای اتصال ضعیف و ناامن هزینه‌ای سنگین بپردازند. در نتیجه، باز هم فرودستان هستند که بیشترین آسیب را می‌بینند.

از همین رو، قطع اینترنت در ایران باید به‌عنوان یک بحران انسانی و نقض آشکار حقوق پایه‌ای مردم شناخته شود. نقض حق ارتباط، حق دسترسی به اطلاعات، حق کار، حق امنیت و حتی در مواردی حق حیات. این اقدام تهاجمی مستقیم به جامعه است.

اما در دل این تاریکی، یک ضرورت اساسی برجسته می‌شود و آنهم همبستگی اجتماعی است. وقتی حکومت مردم را در بی‌خبری و انزوا رها می‌کند، تنها چیزی که می‌تواند بخشی از فشار را کاهش دهد، شبکه‌های همیاری و اعتماد میان خود مردم است. در محله‌ها، خانواده‌ها، جمع‌های دوستانه و همسایگی، باید راه‌های جایگزین برای خبررسانی، مراقبت و پشتیبانی از یکدیگر تقویت شود. در چنین شرایطی، هر شبکه کوچک و هر اقدام جمعی برای کمک به آسیب‌پذیرترین‌ها، و هر شکل از همراهی انسانی، شکلی از مقاومت اجتماعی است.

\*\*\*

در شرایطی که اقتصاد ایران پیشاپیش با رکود تورمی، کاهش تولید صنعتی، سقوط ارزش پول ملی و افزایش بیکاری دست‌به‌گریبان است، قطع اینترنت ضربه‌ای مضاعف وارد می‌کند. این سیاست فقط یک وقفه موقت در کسب‌وکارها ایجاد نمی‌کند، بلکه زنجیره تولید، توزیع، پرداخت، ارتباط با مشتری و حتی تأمین مواد اولیه را مختل می‌سازد. در نتیجه، بحران اقتصادی تعمیق می‌شود و فشار آن، مانند همیشه، بیش از همه بر دوش فرودستان می‌افتد. طبقات مرفه‌تر، هرچند با دشواری، راه‌هایی برای دور زدن محدودیت‌ها، خرید ابزارهای گران‌تر یا دسترسی به شبکه‌های خاص پیدا می‌کنند. اما برای کارگر روزمزد، دانشجو، فروشنده خرد، خانواده‌های کم‌درآمد و کسانی که زندگی‌شان از پیش بر لبه سقوط ایستاده، چنین امکاناتی وجود ندارد. در این‌جا نیز نابرابری طبقاتی خود را به‌روشنی نشان می‌دهد. اینترنت برای ثروتمندان یک محدودیت آزردهنده است، اما برای فرودستان می‌تواند به معنای قطع نان باشد.

## "قطع اینترنت در ایران باید به‌عنوان یک بحران انسانی و نقض آشکار حقوق پایه‌ای مردم شناخته شود. نقض حق ارتباط، حق دسترسی به اطلاعات، حق کار، حق امنیت و حتی در مواردی حق حیات. این اقدام تهاجمی مستقیم به جامعه است."

با این حال، ابعاد فاجعه فقط اقتصادی نیست. اینترنت امروز دیگر یک کالای لوکس نیست؛ بخشی از زیرساخت حیاتی زندگی است. مردم از طریق آن با خانواده‌های خود تماس می‌گیرند، خبر می‌گیرند، درمان پیگیری می‌کنند، آموزش می‌بینند و در شرایط بحرانی از خطرات اطراف خود باخبر می‌شوند. در وضعیت جنگی، این نقش حتی حیاتی‌تر می‌شود. مردم برای آگاهی از وضعیت شهرها، محله‌ها و مسیرهای امن نیازمند دسترسی آزاد به اطلاعات‌اند. وقتی این شریان قطع می‌شود، جامعه در میان شایعه، ترس و بی‌خبری رها می‌شود.

قطع سراسری اینترنت در ایران اکنون به پنجاهمین روز خود رسیده است؛ وضعیتی که بنا بر گزارش تازه نت‌بلاکس، در یک کشور متصل به اینترنت بی‌سابقه است. همین نهاد مستقل تأکید کرده که این اختلال طولانی‌مدت نه فقط دسترسی به شبکه جهانی را مختل کرده، بلکه مستقیماً به معیشت، امنیت و حقوق انسانی میلیون‌ها نفر آسیب زده است. اگر اینترنت در جهان امروز یکی از شریان‌های حیاتی زندگی اجتماعی و اقتصادی است، قطع آن یک شکل از جنگ علیه مردم است. از زمان آغاز جنگ در ۹ اسفند ۱۴۰۴، جمهوری اسلامی بار دیگر به یکی از آشناترین ابزارهای سرکوب و کنترل متوسل شده است و نزدیک به ۹۰ میلیون نفر مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. در ظاهر، این سیاست شاید اقدامی امنیتی و نظامی مربوط به شرایط جنگی جلوه داده شود؛ اما هدف آن چیزی جز کنترل جریان اطلاعات، محدود کردن سازمان‌یابی اجتماعی و منزوی کردن مردم از یکدیگر نیست.

اما پیش از هر چیز باید به ابعاد اقتصادی این فاجعه توجه کرد. حتی رسانه رسمی جمهوری اسلامی، ایرنا، ناچار شده است اذعان کند که قطع پنجاه‌روزه اینترنت باعث از دست رفتن مشتریان خارجی برخی کسب‌وکارها و نابودی بخشی از درآمد ارزی مورد انتظار شده است. در همین گزارش آمده که حتی در صورت وصل مجدد اینترنت، بازگرداندن مشتریان از دست‌رفته روندی طولانی، سخت و در مواردی ناممکن خواهد بود. ایرنا همچنین هشدار داده که تاب‌آوری کسب‌وکارهای آنلاین به‌طور متوسط فقط ۲۰ روز است و پس از آن، موجی از ورشکستگی‌ها می‌تواند غیرقابل بازگشت شود. این توصیف که از تبعات قطع اینترنت با عنوان «سونامی اقتصادی و معیشتی» یاد می‌کند، در واقع اعترافی رسمی به عمق بحرانی است که حکومت خود پدید آورده است.

برآوردها نشان می‌دهد خسارت ناشی از این اختلال تا امروز از چهار میلیارد دلار فراتر رفته است. افشین کلاهی، از رؤسای اتاق بازرگانی جمهوری اسلامی، نیز چندی پیش میزان خسارت مستقیم و غیرمستقیم را روزانه تا ۸۰ میلیون دلار اعلام کرد. اما پشت این اعداد، آنچه واقعاً در حال نابودی است، زندگی روزمره میلیون‌ها انسانی است که کار، فروش، آموزش، درمان و ارتباطشان به اینترنت وابسته شده است. وقتی فروش آنلاین سقوط می‌کند، تنها شرکت‌های بزرگ آسیب نمی‌بینند؛ خیاطی که از خانه سفارش می‌گیرد، فروشنده خرد در اینستاگرام، راننده‌ای که با اپلیکیشن کار می‌کند، پیک، مترجم، معلم خصوصی، مغازه‌دار کوچک و هزاران کارگر خدماتی نیز منبع درآمد خود را از دست می‌دهند.

## محاصره دریایی بنادر ایران؛ جنگ اقتصادی علیه مردم



راهی متکی به نیروی مستقل کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، زنان، دانشجویان و همه فرودستانی که هم با جنگ مخالفاند و هم با استبداد.

از این رو باید همزمان بر چند محور پافشاری کرد: مخالفت قاطع با هر شکل از مجازات جمعی مردم از جمله از طریق تحریم‌ها، محاصره بنادر و غیره؛ رد ماجراجویی‌های منطقه‌ای و پروژه‌های هسته‌ای و امنیتی جمهوری اسلامی که جامعه را گروگان گرفته‌اند؛ و دفاع از حق مردم برای سازمان‌یابی و اعتراض علیه نظام حاکم در ایران.

پایان قطعی و دائمی جنگ، فقط توقف موقت درگیری نظامی نیست. صلح واقعی زمانی ممکن می‌شود که زندگی مردم دیگر ابزار چانه‌زنی میان دولت‌ها، ارتش‌ها و بلوک‌های قدرت نباشد. در ایران و خاورمیانه، این صلح تنها از مسیر قدرت‌یابی نیروهای اجتماعی از پایین، گسترش همبستگی طبقاتی و ساختن یک جنبش مستقل ضد جنگ و ضد استبداد می‌گذرد.

\*\*\*

دستگاه سرکوب نیست. دولت آمریکا در پی تنظیم رفتار جمهوری اسلامی در چارچوب نظم مطلوب خود است. اگر این فشارها باعث جابه‌جایی درون حاکمیت ایران شود و بخش‌هایی «واقع‌بین‌تر» از نظر آمریکا دست بالا را پیدا کنند، هیچ نسبتی با دموکراسی، عدالت اجتماعی یا آزادی مردم ندارد. چنین تغییرات احتمالی تنها تجدید آرایش درون همان قدرت حاکم است، با همان سرکوب داخلی، اما سازگارتر با منافع آمریکا.

**«در چنین شرایطی است که سیاست مستقل مردم اهمیت پیدا می‌کند. نباید اجازه داد جامعه میان دو قطب ویرانگر انتخاب کند: یا ماشین جنگی آمریکا، یا استبداد جمهوری اسلامی. این یک دوگانه دروغین است. راه سوم وجود دارد: راهی متکی به نیروی مستقل کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، زنان، دانشجویان و همه فرودستانی که هم با جنگ مخالفاند و هم با استبداد.»**

از سوی دیگر، جمهوری اسلامی نیز از چنین وضعیتی برای تشدید امنیتی‌سازی استفاده خواهد کرد. هر موج اعتراضی می‌تواند با برچسب «همراهی با دشمن» سرکوب شود، مطالبات معیشتی به حاشیه رانده شود، و فضای فوق‌العاده به ابزاری برای خاموش کردن صداهای مستقل بدل گردد. در چنین شرایطی است که سیاست مستقل مردم اهمیت پیدا می‌کند. نباید اجازه داد جامعه میان دو قطب ویرانگر انتخاب کند: یا ماشین جنگی آمریکا، یا استبداد جمهوری اسلامی. این یک دوگانه دروغین است. راه سوم وجود دارد:

با شکست مذاکرات آمریکا و جمهوری اسلامی در اسلام‌آباد، و اعلام آغاز محاصره دریایی بنادر ایران از سوی آمریکا، بحران خاورمیانه وارد مرحله‌ای تازه و خطرناک شده است. اگر جنگ مستقیم را نتوان یا نخواهند به‌سادگی گسترش داد، این‌بار ابزار محاصره، کنترل دریایی و خفه‌کردن مبادلات اقتصادی به میدان آمده است. اما محاصره دریایی در واقع شکل دیگری از جنگ است، جنگی که در ظاهر با موشک و بمب شروع نمی‌شود، اما در عمل با تخریب معیشت، گرسنگی، کمبود، بیکاری، تورم و فروپاشی زندگی روزمره میلیون‌ها نفر پیش می‌رود.

واقعیت این است که تحریم، محاصره و فشار اقتصادی، حتی وقتی با نام هدف قرار دادن رژیم عرضه می‌شوند، پیش از هر چیز زندگی مردم را ویران می‌کنند. این مردم‌اند که با جهش قیمت‌ها، کمبود کالا، ناامنی شغلی، سقوط دستمزد واقعی و بسیاری زبان‌های اجتماعی دیگر روبه‌رو می‌شوند. طی چند دهه گذشته شاهد بودیم که علیرغم تحریم‌های اقتصادی که زندگی مردم را به مرز فلاکت کشانده‌اند، جمهوری اسلامی چه زرادخانه عظیمی را در اعماق زمین ساخته است و چه هزینه‌های کلانی را بابت تقویت نیروهای هم‌پیمان خود در منطقه پرداخته است.

با محدود شدن یا توقف صادرات نفت و بخش مهمی از صادرات غیرنفتی، درآمد ارزی ایران افت می‌کند و این بلافاصله به تشدید کسری بودجه دولت می‌انجامد. اما کسری بودجه در زندگی واقعی یعنی کاهش خدمات عمومی، فشار بیشتر بر آموزش و درمان، تعویق یا کاهش پرداخت‌ها، تشدید مالیات‌ستانی غیرمستقیم، چاپ پول، و در نهایت انتقال هزینه بحران به دوش طبقات فرودست.

در گام بعد، کاهش عرضه ارز خارجی به جهش نرخ ارز دامن می‌زند. در اقتصادی مانند ایران که وابستگی عمیقی به واردات مواد اولیه، تجهیزات، دارو، و بسیاری از کالاهای اساسی دارد، افزایش نرخ ارز به‌سرعت به موج تازه‌ای از گرانی بدل می‌شود.

همزمان با افزایش قیمت‌ها و کاهش تولید، اختلال در واردات، زنجیره‌های تأمین مواد لازم را برای تداوم چرخه تولید از هم می‌گسلد و صنایع را با کاهش ظرفیت یا تعطیلی روبه‌رو می‌کند. از کارخانه تا بندر، از حمل‌ونقل تا خدمات، از تولید تا توزیع، کل اقتصاد در معرض یک بحران زنجیره‌ای قرار می‌گیرد. این وضعیت به بیکاری بیشتر، تعویق دستمزدها، ورشکستگی بنگاه‌های کوچک‌تر و می‌انجامد.

هدف آمریکا چه از طریق جنگ مستقیم مانند آنچه که در طول ۴۰ روز جنگ شاهد آن بودیم و چه از طریق تحریم‌های تاکتونی و محاصره بنادر ایران، آزادی مردم ایران و برچیدن



## حق اعتصاب و حق تشکل مستقل؛ دو سنگ سرنوشت‌ساز در نبرد پسا جنگ

متشکل شوند و اعتصاب را به ابزار مشروع و مؤثر خود بدل کنند، نه فقط در محیط کار، بلکه در سطح کل جامعه موازنه قوا تغییر کرده است.

خصوصیت عمیق جمهوری اسلامی با این دو حق نیز از همین جا ناشی می‌شود. حکومت به‌خوبی می‌داند که حق اعتصاب و حق تشکل مستقل صرفاً امتیازهایی اقتصادی نیستند، بلکه شالوده‌های قدرت مستقل مردم‌اند. حکومت می‌تواند با کارگر منفرد، معلم منفرد، پرستار منفرد یا بازنشسته منفرد برخورد کند؛ اما با شبکه‌ای از تشکل‌های مستقل که قادر به هماهنگی، بسیج و اعتصاب‌اند، با دشواری بسیار بزرگ‌تری روبه‌رو می‌شود. از همین‌رو، در طول دهه‌ها کوشیده است به جای تشکل‌های واقعی، نهادهای وابسته و کنترل‌شده‌ای چون شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر و سازوکارهای مشابه را بر کارگران تحمیل کند؛ نهادهایی که نه برای دفاع از کارگران، بلکه برای مهار آنان و جلوگیری از استقلالشان ساخته شده‌اند.

اگر این دو حق به دست آیند، پیامدهای آن عمیق و فراتر از محیط کار خواهد بود. نخست، موازنه قوا در محیط‌های کار تغییر می‌کند و کارگر از فردی منفرد و محتاج مزد، به جزئی از یک نیروی جمعی و سازمان‌یافته بدل می‌شود. دوم، امکان چانه‌زنی واقعی و قراردادهای جمعی فراهم می‌گردد. سوم، دولت و کارفرمایان دیگر نمی‌توانند به‌سادگی هزینه بحران، جنگ، تحریم و بازسازی را بر دوش مزدبگیران بیندازند. چهارم، دیگر جنبش‌های اجتماعی - از زنان و دانشجویان تا معلمان، پرستاران و بازنشستگان - نیز از فضای گشوده‌شده توسط این دستاورد بهره خواهند برد. و پنجم، جامعه از الگوی شورش‌های انفجاری اما بی‌سازمان فاصله می‌گیرد و به سوی مبارزات سنجیده‌تر، ماندگارتر و کم‌هزینه‌تر حرکت می‌کند. به بیان دیگر، این دو حق می‌توانند مسیر تغییر در ایران را از انفجارهای پراکنده خشم، به سوی انباشت سازمان‌یافته قدرت مردمی ببرند.

آیا در شرایط دیکتاتوری، دستیابی به این حقوق ممکن است؟ آری، اما نه ناگهانی و نه صرفاً از راه نوشتن مطالبه. هیچ حق بنیادینی در تاریخ به طبقه کارگر هدیه نشده است. همه این دستاوردها از دل مبارزه‌ای طولانی، پرهزینه و پیگیر؛ از دل مقاومت روزمره، سازمان‌یابی، همبستگی، ایستادگی و تحمیل تدریجی توازن جدید بیرون آمده‌اند.

اگر حق اعتصاب و حق تشکل مستقل واقعاً دو گره کلیدی تحول آینده ایران‌اند، پس باید به مرکز کار سیاسی و اجتماعی نیروهای چپ و پیشرو بدل شوند. دفاع از فعالان کارگری زندانی، افشای تشکل‌های زرد حکومتی، ترویج تجربه‌های جهانی، پیوند دادن جنبش‌های مختلف مزدبگیران و پافشاری بر استقلال طبقاتی جنبش کارگری، کارهایی فرعی و حاشیه‌ای نیستند؛ این‌ها بخشی از هسته استراتژیک هر نیرویی‌اند که خواهان دگرگونی از پایین است.

آینده ایران نه از دل موعظه‌های اخلاقی ساخته خواهد شد، نه از دل جنگ ویرانگر و نه از مسیر دخالت خارجی. آینده را زحمتکشان سازمان‌یافته می‌سازند؛ آنان که مبارزه روزمره برای بقا را به افق‌رهایی پیوند می‌زنند و نهادهای مستقل مردم را از پایین بنا می‌کنند. در این چشم‌انداز، حق اعتصاب و حق تشکل مستقل فقط دو مطالبه در کنار دیگر مطالبات نیستند؛ دو سنگ سرنوشت‌سازند، دو اهرم بنیادی برای آنکه فرودستان این جامعه از موضوع سرکوب به سازنده تاریخ بدل شوند.

\*\*\*



کارگران متشکل و از کار متوقف‌شده هراس داشته‌اند. تجربه تاریخی جنبش کارگری جهانی نشان می‌دهد که مبارزه بر سر دستمزد، ساعت کار، قرارداد جمعی و ایمنی محیط کار، خیلی زود به عرصه پرسش‌های بزرگ‌تر سیاسی کشیده می‌شود. چرا؟ چون کارگران در عمل درمی‌یابند که بدون آزادی تجمع، آزادی بیان، امنیت فعالان، رسانه مستقل و حق انتخاب نمایندگان واقعی، حتی ساده‌ترین مطالبات اقتصادی نیز یا سرکوب می‌شوند یا ناپایدار می‌مانند. از این‌رو، حق تشکل و حق اعتصاب، پلی‌اند میان مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی؛ میان دفاع از معیشت و نبرد برای دموکراسی از پائین.

در ایران، این حقیقت ابعادی حتی ژرف‌تر دارد. دولت در اینجا فقط داور میان کارگر و کارفرما نیست؛ خود یکی از بزرگ‌ترین کارفرمایان است، قانون‌گذار است، ناظر است، سرکوبگر است و در بسیاری موارد، از مسیر نهادهای شبه‌دولتی، بنیادها، پیمانکاران و شبکه‌های رانتی، طرف مستقیم منازعه نیز هست. بنابراین، محرومیت از حق تشکل و اعتصاب فقط به معنای ضعف کارگران در محیط کار نیست؛ بلکه به این معناست که کل جامعه از یکی از مهم‌ترین ابزارهای مهار قدرت سیاسی بی‌بهره مانده است.

به همین دلیل است که هر بار موجی از اعتراض در ایران اوج گرفته، یکی از ضعف‌های اصلی آن فقدان سازمان پایدار بوده است. خشم بوده، شجاعت بوده، آمادگی برای مقاومت بوده، اما آن حلقه واسطی که بتواند این انرژی را به قدرتی ماندگار، منظم و هدفمند بدل کند، غالباً غایب بوده است. حق تشکل مستقل و حق اعتصاب دقیقاً همان دو اهرمی هستند که می‌توانند این خلأ تاریخی را جبران کنند؛ یعنی اعتراض را از فوران‌های خشم آلود اما پراکنده، به انباشت آگاهانه قدرت مردمی بدل سازند.

در بریتانیا، اتحادیه‌های کارگری تنها برای افزایش دستمزد نجنبیدند؛ آن‌ها به یکی از پایه‌های گسترش حق رأی، شکل‌گیری حزب کارگر و ساخت بخش‌هایی از دولت رفاه بدل شدند. در لهستان، سندیکای مستقل «همبستگی» ثابت کرد که یک سازمان کارگری می‌تواند از حصار کارخانه فراتر رود و به ستون فقرات یک جنبش سراسری علیه استبداد تبدیل شود. در کره جنوبی، موج اعتصاب‌های کارگری در اواخر دهه ۱۹۸۰ یکی از عوامل مهم گذار از دیکتاتوری نظامی به فضای بازتر سیاسی بود. در آفریقای جنوبی نیز اتحادیه‌ها نقشی تاریخی در مبارزه با رژیم آپارتاید ایفا کردند. درس مشترک همه این تجربه‌ها روشن است: هر جا کارگران توانسته‌اند

در ایران امروز، مطالبات انباشته همچون زخمی باز بر پیکر جامعه سنگینی می‌کنند: نان، کار، مسکن، درمان، آموزش، آزادی، رفع تبعیض جنسیتی، رفع ستم ملی، آزادی زندانیان سیاسی، پایان فقر، پایان تحقیر. از هر گوشه این جامعه، صدایی از رنج و حقی پایمال‌شده برمی‌خیزد. اما در میان همه این خواسته‌ها، دو حق وجود دارد که اگر طبقه کارگر ایران بتواند آن‌ها را به قدرت حاکم تحمیل کند، نه فقط وضعیت خود، بلکه شمای کلی نبرد اجتماعی و سیاسی در کشور را دگرگون خواهد کرد: حق اعتصاب و حق تشکل مستقل.

این دو حق، مطالباتی صرفاً صنفی و محدود به کارخانه و کارگاه نیستند. آن‌ها دو ستون مادی و واقعی هر تحول دموکراتیک از پایین‌اند؛ دو ابزار بنیادی که بدون آن‌ها اکثریت جامعه از ابتدایی‌ترین امکان دفاع از زندگی و حرمت انسانی خویش محروم می‌ماند. جامعه‌ای که در آن کارگران حق نداشته باشند آزادانه متشکل شوند و آزادانه کار را متوقف کنند، جامعه‌ای است که در آن فرودستان حق نفس کشیدن سیاسی ندارند. از همین‌رو، نبرد بر سر این دو حق، نبردی حاشیه‌ای نیست؛ یکی از قانونی‌ترین میدان‌های تقابل در ایران امروز و فرداست.

حق اعتصاب صرفاً به معنای دست کشیدن از کار نیست. اعتصاب، اگر به رسمیت شناخته شود، یک بسته کامل از حقوق و امکانات را در دل خود حمل می‌کند: حق تجمع و راهپیمایی، مصونیت از اخراج و مجازات به دلیل اعتصاب، حق چانه‌زنی جمعی و عقد قراردادهای دسته‌جمعی، حق اطلاع‌رسانی برای جلب حمایت عمومی، حق همبستگی و دعوت به اعتصاب حمایتی، حق امنیت فیزیکی کارگران در جریان اعتصاب، حق برگزاری پیکت و تجمع در برابر محل کار، حق دسترسی به محل کار، و نیز حق برخورداری از حمایت اجتماعی و مالی، از جمله صندوق‌های اعتصاب. به بیان دیگر، اعتصاب فقط توقف کار نیست؛ تبدیل نیروی پراکنده کارگران به اهرم فشار اجتماعی است.

در کنار آن، حق تشکل مستقل قرار دارد؛ حقی که بر پایه آن کارگران باید بتوانند آزادانه سندیکا، اتحادیه، انجمن یا هر نهاد صنفی مستقل دیگری را ایجاد کنند، به آن بپیوندند، نمایندگان واقعی خود را برگزینند و به شکلی جمعی از حقوق شغلی، مزدی و انسانی خویش دفاع کنند. لازمه این حق، ممنوعیت اخراج، تهدید، فشار، پرونده‌سازی و هر نوع ممانعت از فعالیت صنفی است. تشکل مستقل یعنی کارگر از حالت فردی تنها و بی‌پناه بیرون بیاید و به بخشی از یک اراده جمعی بدل شود.

واقعیت این است که کارگر منفرد، هر اندازه هم خشمگین، آگاه و مقاوم باشد، در برابر سرمایه، دولت، دستگاه قضایی، نیروهای امنیتی و شبکه‌های رسمی قدرت، ضعیف و آسیب‌پذیر است. می‌توان او را اخراج کرد، احضار کرد، تهدید کرد، منزوی کرد و به سکوت واداشت. اما هنگامی که کارگران متشکل می‌شوند، دیگر فقط مجموعه‌ای از افراد جدا از هم نیستند؛ به یک نیروی اجتماعی تبدیل می‌شوند، به یک سوژه جمعی که می‌تواند از موضع قدرت سخن بگوید و عمل کند. با این همه، تشکل به‌تنهایی کافی نیست. تشکلی که فاقد ابزار اعمال قدرت باشد، دیر یا زود به نهادی مشورتی، بی‌اثر و بی‌دندان تقلیل می‌یابد. اینجاست که حق اعتصاب نقش تعیین‌کننده خود را آشکار می‌کند. اعتصاب، لحظه‌ای است که کارگران از جایگاه خود در تولید، حمل‌ونقل، انرژی، آموزش، درمان و خدمات استفاده می‌کنند تا توازن قوا را به سود خود برهم بزنند. اعتراض ممکن است شنیده شود، اما اعتصاب سازمان‌یافته طرف مقابل را ناگزیر به واکنش می‌کند. از همین روست که دولت‌ها و کارفرمایان در سراسر جهان همواره از

### آدرس سایت‌های حزبی:

سایت حزب کمونیست ایران  
www.cpiran.net  
سایت کومه‌له  
www.komalah.org  
سایت پیام  
www.payaam.net  
سایت یاد جانباختگان  
www.yadihawrean.com

### شماره تماس کمیته تشکیلات شهرهای

#### حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹  
۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴

#### شماره تماس کمیته خارج از کشور

حزب کمونیست ایران:  
۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲

#### ایمیل دبیرخانه حزب کمونیست ایران:

cpi@cpiran.net

### کمیته تکش کومه‌له:

۰۰۳۱۶۵۷۲۵۶۶۵۱  
۰۰۴۶۷۰۷۹۶۷۴۳۲  
۰۰۴۷۹۹۴۰۳۶۰۹  
۰۰۴۷۴۶۵۸۳۱۵۱  
۰۰۴۵۵۳۷۸۵۳۵۴

#### نمایندگی کومه‌له در خارج از کشور:

۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲

### تلویزیون ماهواره‌ای کومه‌له و

#### حزب کمونیست ایران:

www.tvkomala.com

CPI

Komala

ماهواره: Yahsat 1A (52.5E)

فرکانس: 12149

Symbol Rate: 27500

FEC: Auto

## جنگ و پیامدهای آن برای طبقه کارگر

این نیازهاست. این روز می‌تواند به سکویی برای طرح مطالبات اساسی کارگران تبدیل شود. مطالباتی همچون تأمین حداقل دستمزد متناسب با هزینه‌های واقعی زندگی، تضمین امنیت شغلی، ایجاد بیمه بیکاری فراگیر و تأمین شرایط ایمن کار، باید با صدایی رسا و متحد مطرح شوند.

اما تحقق این مطالبات، بدون سازمان‌یابی مستقل کارگران ممکن نیست. فاصله گرفتن از تشکلهای زرد و وابسته به دولت و حرکت به سوی ایجاد نهادهای واقعی و نماینده منافع کارگران، گامی اساسی در این مسیر است. تنها از طریق چنین تشکلهایی است که کارگران می‌توانند قدرت چانه‌زنی خود را افزایش دهند و در برابر سیاست‌های ضدکارگری ایستادگی کنند.

اعتصاب، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای مبارزاتی طبقه کارگر، در این میان نقش کلیدی دارد. تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که اعتصاب‌های سازمان‌یافته و سراسری می‌تواند توازن قوا را به نفع کارگران تغییر دهد. البته تحقق چنین اعتصاب‌هایی، نیازمند آمادگی، هماهنگی و همبستگی گسترده است. در اینجا، نقش کارگران شاغل و بیکار در کنار یکدیگر اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. بیکاری، تهدیدی است که هر کارگری را در معرض خود قرار می‌دهد؛ از این‌رو، اتحاد میان این دو بخش از طبقه کارگر می‌تواند نیرویی تعیین‌کننده در پیشبرد مبارزات باشد.

در نهایت، باید تأکید کرد که شرایط کنونی، اگرچه بسیار دشوار و طاقت‌فرساست، اما در عین حال می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری یک جنبش کارگری نیرومند و آگاه نیز باشد. جنگ، با تمام ویرانی‌هایش، تضادهای عمیق اجتماعی و اقتصادی را بیش از پیش آشکار کرده است. این آگاهی، اگر با سازمان‌یابی و اقدام جمعی همراه شود، می‌تواند به نیرویی برای تغییر تبدیل گردد...

\*\*\*

تبدیل شده بود، قطعی‌های گسترده اینترنت عملاً این بخش را فلج کرده است. سهم ۵ تا ۶ درصدی این بخش از تولید ناخالص داخلی، در شرایط کنونی به شدت کاهش یافته و هزاران نیروی کار متخصص و نیمه‌متخصص را بیکار کرده است. این در حالی است که بسیاری از این کارگران، هیچ‌گونه پوشش حمایتی یا بیمه‌ای نیز ندارند.

در بخش صنعت، وضعیت حتی بحرانی‌تر است. صنعتی که حدود ۳۳ درصد از اشتغال کشور را در بر می‌گیرد، در اثر تخریب کارخانه‌ها، نیروگاه‌ها و زیرساخت‌های حیاتی، عملاً زمین‌گیر شده است. کارگرانی که تا پیش از این با دستمزدهای ناچیز و قراردادهای موقت به‌سختی امرار معاش می‌کردند، اکنون با تعطیلی کامل محل کار خود مواجه شده‌اند. بسیاری از آنان نه تنها شغل خود را از دست داده‌اند، بلکه هیچ چشم‌اندازی برای بازگشت به کار نیز ندارند. این وضعیت، فشار اقتصادی و روانی عظیمی بر کارگران و خانواده‌های آنان وارد کرده است.

در بخش خدمات و مشاغل آزاد نیز اوضاع تفاوت چندانی ندارد. تورم افسارگسیخته، که به حدود ۷۰ درصد رسیده است، قدرت خرید مردم را به شدت کاهش داده و تقاضا برای خدمات را به حداقل رسانده است. نتیجه این روند، تعطیلی گسترده کسب‌وکارهای کوچک، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، بوده است. کارگران این بخش، که اغلب فاقد هرگونه حمایت قانونی هستند، در برابر این بحران کاملاً بی‌دفاع مانده‌اند. بسیاری از آنان ناچار به پذیرش مشاغل موقت، غیررسمی و با دستمزدهای بسیار پایین شده‌اند.

در چنین شرایطی، طبقه کارگر بیش از هر زمان دیگری نیازمند حضور فعال و سازمان‌یافته در صحنه مبارزات اجتماعی است. تجربه تاریخی نشان داده است که هیچ‌یک از حقوق و دستاوردهای کارگران، بدون مبارزه و همبستگی به‌دست نیامده است. امروز نیز، برای مقابله با این وضعیت بحرانی، کارگران باید بر نیروی جمعی خود تکیه کنند. همبستگی طبقاتی، تشکلیابی مستقل و سراسری و استفاده از ابزارهای مؤثر مبارزاتی، از جمله اعتصاب، از ضروری‌ترین نیازهای این دوره است.

اول ماه مه، در این میان، فرصتی حیاتی برای تأکید بر

در آستانه فرارسیدن اول ماه مه، روز جهانی کارگر، طبقه کارگر ایران یکی از دشوارترین دوره‌های حیات خود را تجربه می‌کند؛ دوره‌ای که در آن جنگ، همچون باری سنگین و ویرانگر، نه تنها بر دوش جامعه به‌طور کلی، بلکه به‌طور مشخص و مضاعف بر زندگی و معیشت کارگران سنگینی می‌کند. این روز تاریخی، که همواره نماد همبستگی، مبارزه و امید برای رهایی طبقه کارگر بوده است، امسال در شرایطی فرا می‌رسد که کارگران ایران با ترکیبی از فقر، بیکاری، ناامنی شغلی و تهدیدات جانی روبه‌رو هستند.

جنگ جاری، پیش از هر چیز، جان انسان‌ها را هدف قرار داده است. کارگران که نیروی کار در صنایع، معادن، کارگاه‌ها و خدمات را تشکیل می‌دهند، نه تنها در محیط‌های کار ناامن و فاقد استانداردهای ایمنی جان خود را از دست می‌دهند، بلکه در اثر حملات، تخریب زیرساخت‌ها و شرایط جنگی نیز قربانی می‌شوند. در ماه‌های اخیر، گزارش‌های متعددی از کشته و زخمی شدن کارگران در اثر بمباران کارخانه‌ها، پالایشگاه‌ها، نیروگاه‌ها و حتی کارگاه‌های کوچک منتشر شده است. کارگرانی که پیش از این نیز در معرض حوادث کار قرار داشتند، اکنون در شرایطی به‌مراتب خطرناک‌تر، میان مرگ تدریجی ناشی از فقر و مرگ ناگهانی ناشی از جنگ گرفتار شده‌اند.

اما فاجعه به اینجا محدود نمی‌شود. جنگ، ساختار اقتصادی ایران را به شدت مختل کرده و پیامدهای آن مستقیماً بر زندگی کارگران سایه انداخته است. بنا بر گزارش‌های رسمی، تنها در یک ماه گذشته از آغاز تشدید درگیری‌ها، حدود یک میلیون نفر به‌طور مستقیم شغل خود را از دست داده‌اند. این رقم به‌تنهایی بیانگر عمق بحرانی است که بازار کار ایران را دربر گرفته است. در کنار آن، فلج شدن بنادر و قطعی‌های گسترده برق و اینترنت باعث شده است که حدود دو میلیون نفر دیگر نیز به‌طور غیرمستقیم از چرخه کار خارج شوند یا در آستانه بیکاری قرار گیرند. این یعنی میلیون‌ها خانواده کارگری در مدت زمانی کوتاه، با سقوط ناگهانی در ورطه فقر افتاده‌اند.

این سونامی بیکاری، به‌سرعت در تمامی بخش‌های اقتصادی گسترش یافته است. در حوزه اقتصاد دیجیتال، که در سال‌های اخیر به یکی از عرصه‌های مهم اشتغال



## موج تازه سرکوب؛ پیش‌درآمدی بر تحولات پیش‌رو در ایران

همین دلیل، نمی‌توان آینده را صرفاً از زاویه تحولات درون حاکمیت یا معادلات بین‌المللی توضیح داد.

جمهوری اسلامی تلاش می‌کند با ترس حکومت کند. سرکوب، اعدام، بازداشت و فضای پلیسی، ابزارهای اصلی این حکومت برای ایجاد هراس در جامعه‌اند. اما واقعیت این است که ترس، اگرچه می‌تواند موقتاً جامعه را عقب براند، اما در بلندمدت قادر به خاموش کردن مطالبات عمیق و گسترده اجتماعی نیست. برعکس، در بسیاری موارد، همین سرکوب‌ها به عاملی برای رادیکال‌تر شدن اعتراضات و گسترش دامنه آن‌ها تبدیل می‌شوند.

در نهایت، می‌توان گفت که جمهوری اسلامی در حال آماده‌سازی خود برای مواجهه با یک چالش بزرگ داخلی است؛ چالشی که از دل نارضایتی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برمی‌خیزد. اما در سوی دیگر، جامعه‌ای قرار دارد که نه تنها از تجربه‌های گذشته درس گرفته، بلکه در حال یافتن راه‌های جدید برای ادامه مبارزه است. این تقابل، آینده ایران را رقم خواهد زد.

در برابر این وضعیت، مسئولیت ما و همه فعالان سوسیالیست و هر انسان نگران سرنوشت این جامعه این است که: تصویر روشن‌تری از روندها داشته باشیم؛ تجربه‌های مبارزات گذشته را جمع‌بندی و منتقل کنیم؛ به اشکال خلاق و منعطف از سازمان‌یابی، همبستگی و کنش جمعی بیندیشیم؛ و تا حد امکان، هزینه‌ی تغییر را با زمین‌گیر کردن نیروی سرکوب دشمن و ابتکار اجتماعی پایین بیاوریم. آنچه مسلم است، این است که سیاست ارباب و سرکوب، هرچند ممکن است زمان بخرد، اما نمی‌تواند سرنوشت محتومی را که در انتظار جمهوری اسلامی است، تغییر دهد.

\*\*\*

صورت می‌گیرد که آتش‌بس اعلام‌شده، هرچند شکننده، همچنان ادامه دارد. اما همین دوره کوتاه آتش‌بس، به بستری برای آماده‌سازی یک «جنگ داخلی علیه جامعه» بدل شده است. جمهوری اسلامی به‌خوبی می‌داند که تهدید اصلی برای بقای آن، نه جنگ خارجی، بلکه نارضایتی عمیق و انباشته در درون جامعه است. از همین‌رو، تمرکز اصلی خود را بر مهار این تهدید داخلی گذاشته است.

در این چارچوب، می‌توان گفت که ایران در دوره پساجنگ، با دو روند هم‌زمان روبه‌رو خواهد بود. نخست، تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست نهادهای امنیتی و نظامی و تلاش برای اعمال کنترل قهری بر جامعه. نشانه‌های این روند را می‌توان به‌وضوح در افزایش بازداشت‌ها، گسترش اعدام‌ها و تشدید فضای پلیسی مشاهده کرد. این روند، چه در صورت تداوم وضعیت «نه جنگ، نه صلح» و چه حتی در صورت دستیابی به توافق میان جمهوری اسلامی و آمریکا، ادامه خواهد یافت. زیرا برای حاکمیت، امنیتی‌سازی نه یک تاکتیک موقت، بلکه یک ضرورت استراتژیک برای بقاست.

روند دوم اما، از دل جامعه و از پایین شکل می‌گیرد. تجربه چند دهه گذشته، از اعتراضات کارگری و معیشتی گرفته تا جنبش‌های سراسری، نشان داده است که جامعه ایران به‌سادگی تسلیم مهندسی سیاسی از بالا نمی‌شود. برعکس، هر موج سرکوب، به تدریج به انباشت تجربه، سازمان‌یابی و تغییر در شیوه‌های مبارزه می‌انجامد. جنبش‌های اجتماعی در ایران، با تکیه بر همین تجربه‌ها، به‌طور مداوم خود را بازسازی می‌کنند و اشکال جدیدی از عمل جمعی را می‌آزمایند.

در این میان، یک نکته کلیدی آن است که جامعه، در حال یادگیری است؛ یاد می‌گیرد چگونه مطالبات خود را پیش ببرد و هم‌زمان، هزینه‌های آن را کاهش دهد. این یادگیری اجتماعی، اگرچه تدریجی و پرهزینه است، اما یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده در آینده تحولات ایران خواهد بود. به

تحولات روزهای اخیر در ایران، بار دیگر تصویری روشن از جهت‌گیری سیاسی جمهوری اسلامی در دوره پس از جنگ و در متن آتش‌بسی شکننده ارائه می‌دهد؛ تصویری که در آن، تشدید سرکوب، به عنوان ستون اصلی استراتژی بقا دیده می‌شود. گزارش منتشرشده روز گذشته از سوی بی‌بی‌سی درباره انتشار دو اطلاعیه از سوی نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی، تنها گوشه‌ای از این روند را آشکار می‌کند. در اطلاعیه مشترک سه نهاد امنیتی، از بازداشت ۲۵۰ نفر در استان‌های مختلف خبر داده شده و هم‌زمان، سازمان اطلاعات سپاه نیز به‌طور جداگانه از بازداشت ۲۳۹ نفر سخن گفته است؛ آماری که نشان می‌دهد بخش قابل توجهی از این سرکوب، به‌ویژه در مناطق غربی کشور، از جمله کرمانشاه و کردستان، متمرکز شده است.

این بازداشت‌ها در واقع بخشی از یک پروژه آگاهانه برای مهار پیش‌گیرانه جامعه‌اند. این پروژه‌ای است که هدف آن جلوگیری از شکل‌گیری هرگونه موج اعتراضی جدید است. فعال شدن گسترده پست‌های کنترل و بازرسی، بازداشت‌های فله‌ای، و پرونده‌سازی‌های هدفمند، همگی نشانه‌هایی از یک سیاست متمرکز و برنامه‌ریزی‌شده‌اند که می‌کوشد فضای عمومی را به شدت امنیتی و کنترل‌شده نگاه دارد.

در تازه‌ترین مورد، روز گذشته عرفان کیانی از بازداشت‌شدگان دی‌ماه گذشته اعدام شد. سازمان حقوق بشر ایران اعلام کرده است که دست‌کم ۳۰ نفر از معترضان دی‌ماه به اعدام محکوم شده‌اند و احتمال می‌رود صدها نفر دیگر با اتهاماتی روبه‌رو باشند که مجازات اعدام در پی دارد.

حمدرضا مجیدی‌اصل، بیتا همتی، بهروز زمانی‌نژاد و کوروش زمانی‌نژاد، چهار نفر از بازداشت‌شدگان مرتبط با اعتراضات دی‌ماه، به اعدام و مصادره کامل اموال محکوم شده‌اند.

گزارش‌ها حاکی است که در همین بازه کوتاه زمانی آتش‌بس، بیش از ۱۵ نفر اعدام شده‌اند. این تشدید سرکوب در شرایطی



## کارگری که سازمان ندارد، امنیت هم ندارد



بیست‌وهشت آوریل، برابر با هشتم اردیبهشت، روز جهانی بهداشت و ایمنی محیط کار است. برای میلیون‌ها کارگر در سراسر جهان، محل کار نه فقط محل تأمین معاش، بلکه محل آسیب دیدن، بیماری، ازکارافتادگی و مرگ است. در ایران، این واقعیت ابعادی به‌مراتب تکان‌دهنده‌تر دارد. طبق گزارش‌های رسمی، سالانه نزدیک به دو هزار کارگر در حوادث ناشی از کار جان خود را از دست می‌دهند. در همین مدت، بیش از بیست‌وشش هزار نفر دچار آسیب‌های جدی می‌شوند و ده‌ها هزار نفر دیگر دچار بیماری‌های ناشی از کار در محیط‌های آلوده می‌شوند. حتی بر پایه همین آمارهای رسمی و ناقص، به‌طور متوسط سالانه حدود سی هزار حادثه کار در ایران ثبت می‌شود. این ارقام به‌خودی‌خود هولناک‌اند، اما واقعیت به‌مراتب گسترده‌تر و دردناک‌تر از این‌هاست. آمارهای رسمی در ایران تنها بخشی از واقعیت را بازتاب می‌دهند. بسیاری از حوادث اساساً در هیچ‌جا ثبت نمی‌شوند. حوادثی که برای کارگران افغانستانی رخ می‌دهد، معمولاً از دایره ثبت رسمی بیرون می‌ماند. از جان‌باختن کولبران، که خود یکی از خشن‌ترین اشکال ناامنی شغلی و معیشتی است، در این آمارها سخنی به میان نمی‌آید. در موارد فراوانی نیز حادثه در همان محل، میان کارفرما و خانواده کارگر جان‌باخته یا مصدوم، به شکلی حل‌وفصل می‌شود که یقیناً به زیان کارگر و بازماندگان اوست، بی‌آنکه هیچ سابقه‌ای از آن در جایی باقی بماند. به این همه باید مرگ‌های تدریجی و خاموش را افزود؛ مرگ‌هایی که نه در انفجار و سقوط و ریزش، بلکه در اثر سال‌ها کار در محیط‌های آلوده رخ می‌دهند: در پتروشیمی، معدن، نفت، کارگاه‌های شیمیایی، کارخانه‌های آلاینده و محیط‌هایی که کارگران در آن‌ها به بیماری‌های تنفسی، خونی، گوارشی، پوستی، سرطان، فرسودگی زودرس و پیری پیش از موعد دچار می‌شوند. این‌ها نیز بخشی از تلفات کارند، هرچند در آمار رسمی جایی ندارند.

کار را نداشته باشد، محیط کار ناامن باقی خواهد ماند. کارفرما تنها زمانی به ایمنی تن می‌دهد که هزینه بی‌توجهی به آن بالا برود و این هزینه را فقط نیروی متشکل کارگران می‌تواند بر او تحمیل کند.

روز جهانی بهداشت و ایمنی محیط کار باید در ایران به روز اعتراض علیه این قتل‌عام خاموش تبدیل شود. روزی برای یادآوری نام و زندگی کارگرانی که در آتش، ریزش، سقوط، انفجار، مسمومیت و بیماری‌های شغلی جان باخته‌اند و نیز روزی برای تأکید بر این حقیقت که جان کارگر نباید قربانی سود سرمایه شود. دفاع از ایمنی محیط کار، دفاع از حق زندگی است. این حق را نه کارفرمایان داوطلبانه می‌پذیرند و نه دولت خودبه‌خود تضمین می‌کند. این حق باید با مبارزه‌ای آگاهانه، سراسری و متشکل به آنان تحمیل شود. در ایران امروز، مطالبه ایمنی محیط کار از مطالبه تشکل مستقل کارگری جدا نیست. واقعیت این است: کارگری که سازمان ندارد، امنیت هم ندارد.

درست مانند هر مطالبه مهم دیگر کارگری، تنها از راه فشار و مبارزه متشکل قابل تحمیل است. کارگران اگر خود به فکر جان و سلامت خویش نباشند، هیچ نیرویی از بالا این امنیت را به آنان هدیه نخواهد داد.

بی‌تردید علت‌های فوری افزایش حوادث کار در ایران را می‌توان در ضعف تجهیزات، فرسودگی زیرساخت‌ها، نظارت ناکافی، پیمانکاری‌های چندلایه، آموزش ناکافی و بالاتر از همه فشار تولید دید؛ فشاری که ایمنی را به حاشیه می‌راند و سرعت، حجم تولید و کاهش هزینه را به اولویت اصلی بدل می‌کند. اما پشت همه این عوامل، یک مسئله بنیادی‌تر نهفته است: نبود قدرت سازمان‌یافته کارگری برای توقف کار ناایمن. در بسیاری از محیط‌های کار ایران، کارگر حتی اگر بداند شرایط خطرناک است، توان و حق عملی برای متوقف کردن کار ندارد. او می‌داند اگر اعتراض کند، تهدید می‌شود، اخراج می‌شود یا با کارگر دیگری جایگزین می‌گردد. همین بی‌قدرتی، محیط کار را به قتلگاه بدل می‌کند.

از همین‌جا می‌توان به یک پرسش مهم پاسخ داد: چرا در بعضی کشورها، در مقایسه با ایران، کارگر کمتر می‌میرد؟ پاسخ، برخلاف آنچه گاه تصور می‌شود، فقط در فناوری پیشرفته‌تر یا حتی قوانین بهتر خلاصه نمی‌شود. عامل تعیین‌کننده، یک عامل اجتماعی و طبقاتی است و آن هم قدرت اتحادیه‌ها و تشکل‌های مستقل کارگری است. مطالعات مقایسه‌ای سازمان بین‌المللی کار نشان می‌دهد در کشورهایی که پوشش اتحادیه‌ای بالاست، نرخ مرگ‌های شغلی به‌مراتب کمتر از کشورهایی است که تشکل‌های کارگری در آن‌ها ضعیف یا سرکوب شده‌اند.

در آلمان، نظام «شورای کار» در کارخانه‌ها حق قانونی کارگران برای توقف کار ناایمن را تضمین می‌کند. همین سازوکار باعث شده در بسیاری از صنایع سنگین، نرخ مرگ‌های شغلی بسیار پایین باشد. در سوئد، با پوشش اتحادیه‌ای گسترده و حضور الزامی نماینده ایمنی کارگران در محل کار، حوادث مرگبار در صنایع ساختمانی و تولیدی به‌شدت کاهش یافته است. در کانادا نیز حضور فعال اتحادیه‌ها در معدن و ساخت‌وساز و اجرای بازرسی‌های مشترک کارگر-کارفرما، کاهش چشمگیری در مرگ‌های قابل پیشگیری به‌دنبال داشته است. یعنی هر جا کارگر قدرت سازمان‌یافته دارد، مرگ کمتر است.

بنابراین بحث ایمنی کار، در اساس بحث توازن قواست. تا زمانی که کارگر متشکل نباشد، تا زمانی که حق اعتراض، حق اعتصاب، حق توقف کار ناایمن و حق نظارت جمعی بر شرایط

**«بحث ایمنی کار، در اساس بحث توازن قواست. تا زمانی که کارگر متشکل نباشد، تا زمانی که حق اعتراض، حق اعتصاب، حق توقف کار ناایمن و حق نظارت جمعی بر شرایط کار را نداشته باشد، محیط کار ناامن باقی خواهد ماند. کارفرما تنها زمانی به ایمنی تن می‌دهد که هزینه بی‌توجهی به آن بالا برود و این هزینه را فقط نیروی متشکل کارگران می‌تواند بر او تحمیل کند.»**

کارفرمایان از سر سودپرستی و حرص و آز، نه تمایلی به بهبود ایمنی محل کار دارند و نه نگران از دست دادن کارگران در نتیجه ناامن بودن محیط کار هستند. منطق آن‌ها روشن است: هزینه ایمن‌سازی، نوسازی تجهیزات، آموزش نیروی کار، توقف کار پرخطر و رعایت استانداردها از سودشان کم می‌کند. در مقابل، نیروی کار برای آن‌ها قابل جایگزینی است. آنان می‌دانند که ارتش بیکاران در میادین کار و پشت در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها صف کشیده است. هر کارگری که مصدوم شود، جان ببازد یا از ترس جانش کار را ترک کند، برای آنان به‌سادگی با کارگری دیگر جایگزین می‌شود.

در چنین شرایطی، روشن است که انتظار از کارفرما برای دلسوزی یا از دولت برای حمایت واقعی از جان کارگران، توهمی بیش نیست. دولت نیز، در مقام حامی نظم سرمایه‌داری، نه در کنار کارگر، بلکه در کنار کارفرما می‌ایستد. بازرسی‌ها ناکافی‌اند، مجازات‌ها ناچیزند و قوانین موجود نیز یا اجرا نمی‌شوند یا از ابتدا چنان تنظیم شده‌اند که منافع صاحبان سرمایه را به خطر نیندازند. بنابراین تأمین ایمنی محیط کار،



\*\*\*

### گسستن از زنجیرها

شهرام امانتی



روز جهانی کارگر در هر دو حکومت پادشاهی و اسلامی بیشتر از آنکه در اذهان با یک روز معمولی یا مناسبت و یا تعطیلی تداعی شود، به صورت عینی یک «روز رزم» محسوب می‌شود، چون هر دو رژیم از برگزاری مراسم مستقل روز کارگر جلوگیری کرده و یا اینکه سعی بر آن داشته‌اند مناسبت‌های دیگری را به‌عنوان روز کارگر در تاریخ‌های دیگری غیر از اول ماه مه معرفی نمایند و برای نمونه تولد اشخاص را روز کارگر بنامند، مانند شکست این پروژه در مبارزه متحد کارگران و دانشجویان در زمان محمدرضا شاه که تلاش نمود تا روز ۲۵ اسفند، سالروز تولد پدرش رضاخان را روز کارگر در ایران اعلام نماید. حاصل و دستاورد مبارزاتی کارگران از اواخر دوران مشروطه تا حال این شده که اول ماه مه، روز جهانی کارگر در جهان، به‌عنوان روز کارگر در ایران باشد، گرچه صفحات خونینی را نیز برای ثبت در تاریخ با خود به‌همراه داشته و برای نمونه می‌توان از تظاهرات اول ماه مه ۱۳۲۵ کرمانشاه نام برد که در آن ۱۴ کارگر جان باختند و ۱۲۰ کارگر دیگر زخمی و مجروح شدند، چون این کارگران شرکت نفت خواستار ۸ ساعت کار در روز بودند

کهن برون جسته و به‌جای خانقاه و مَغ و گوشه عزلت گزیدن، واژگان کارگر و کارگاه و اتحاد در جمعیت و مبارزه را جایگزین ساخت و تأثیرات خود را نیز بعدها بر شعر نو و اشعار اجتماعی بر جای گذاشت. همان‌گونه که اشاره گردید، به دلیل وجود شرایط پلیسی در برگزاری اول ماه مه در رژیم‌های شاهی و اسلامی که هر دو ضد کارگر بوده‌اند، اعمال گردیده و تا حال حاضر نیز ادامه داشته، در برخی زمینه‌های هنری دیگر مانند سینما، کارگردانان یا فیلم‌سازانی تنها توانسته‌اند سکانسی از یک اعتصاب کارگری را در یک فیلم نشان دهند و سناریو را در جبهی هدایت کنند تا فیلم بتواند اجازه پخش بگیرد و می‌توان چند فیلم سینمایی را نام برد که در دهه ۵۰ شمسی ساخته شده و مسیر فیلم و داستان به فیلم‌فارسی یا آنچنان که برای آن فیلم‌ها می‌گفتند، فردین‌بازی ختم گردد. ادامه این متد در رژیم اسلامی هم ادامه داشته است و نمونه آن سریالی بود به نام تاسیان که از صدا و سیما پخش گردید. در این سریال مأمور ساواک آدمی ضد حقوق بشر نبود، اما کارگرانی که در اعتصاب بودند توسط رئیس کارخانه و پلیس سیاسی خرابکار معرفی می‌کرد و رئیس کارخانه هوار می‌زد که: «حالا یه نفر اونور دنیا گفته کارگران جهان متحد شوید... متحد بشید که...» و الی‌الآخر... که نمونه این سریال مورد مقبول و رضایت شبکه‌های ماهواره‌ای معلوم‌الحالی چون شبکه من‌وتو نیز گردید. باید در نظر داشت که تمام فیلم‌نامه‌نویسان ایران این‌چنینی نبوده و بودند و هستند کسانی که فضا را شناختند و در فیلم‌هایشان از طبقات پایین اجتماع، از اجاره‌نشینی تا دستفروشی کردن، سخن‌ها گفتند. آن که برای تأمین مخارج درمان یک عضو از خانواده، مجبور می‌شود یکی از کلیه‌های خود را بفروشد. از گرفتاری‌های اجتماع نظیر اعتیاد و بزهکاری در فیلم‌هایشان گفتند و اگر محدودیت داشته‌اند تا مبارزات متحد جمعی را به تصویر کشند، فیلم‌هایی ساختند که فردی به دلیل نابرابری و ظلم عصیان می‌کند و به تنهایی به جنگ رفته و دست به تلافی می‌زند که در بیشتر این فیلم‌نامه‌ها پایان زندگی عصیانگر را با خود داشته و نابرابری و دستگاه‌های ستم هنوز باقی مانده‌اند.

ادبیات سوسیالیستی و کارگری است. حکومت اسلامی یک‌بار نیز تلاش کرد تا ادبیات کارگری را به شیوه دیگری معرفی نماید تا آن را از مایه‌های انقلاب و تغییر تهی نماید و حتا نویسنده‌ای را نزد خامنه‌ای برده و یا در مطبوعات و چاپ مصاحبه‌ها او را نویسنده ادبیات کارگری معرفی نمایند، اما در هیچ انجمن و کانون ادبی مستقل هیچگاه نه به‌عنوان نویسنده معرفی شد و نه نویسنده سبک کارگری، برعکس که واکنش منفی هم از سوی نویسندگان دریافت داشت. ادبیات کارگری که اکثراً سرچشمه اصلی خود را از انقلاب اکتبر دریافت داشته است، ویژگی‌های مخصوص به خود را دارد که عبارت است از:

- ... گره خوردن با توده‌ها و مبارزات آنان
- ... برای مردم بودن
- ... ایفای نقش برای ساختن جامعه‌ای نو.

در گره خوردن با توده‌ها علاوه بر آنکه دردها را می‌گوید و رنج‌ها را به تصویر می‌کشد، در همان حال نیز راه رهایی را نیز ارائه می‌دهد. رهایی و گسستن زنجیرها را همان‌گونه که آموزگاران پرولتاریا مارکس، انگلس و لنین بیان کرده‌اند و با انقلاب کمونیستی ممکن است. در عصر و دوره‌ای که دنیای سرمایه‌داری هر روز و در گوشه‌ای از دنیا جنگی را برمی‌افروزند و کارگران را استثمار می‌کنند و میلیون‌ها انسان را آواره جنگ‌ها کرده‌اند، برای پایان این بربریت و ساختن دنیایی دیگر در همین جهان که به دور از نابرابری باشد، تنها همبستگی جهانی طبقه کارگر است که به گرد سرود انترناسیونال جمع شده و یک‌صدا با هم می‌خوانند:

برخیز ای داغ لعنت‌خورده‌ی دنیای فقر و بردگی  
جوشیده خاطر ما را برده به جنگ مرگ و زندگی  
باید از ریشه براندازیم، کهنه جهان جور و بند  
وآنکه نوین جهانی سازیم، هیچ‌شده‌گان هر چیز گردند  
بر ما نبخشد فتح و شادی، نه شاه نه شیخ نه آسمان  
با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی‌امان  
روز قطعی جدال است، آخرین رزم ما  
انترناسیونال است نجات انسان‌ها

\*\*\*

ادبیات داستانی و رمان هم با تمام محدودیت‌ها، از سانسور، چاپ در چاپخانه‌های زیرزمینی گرفته تا زندانی شدن نویسندگان و تا شدیدترین شکل یعنی به قتل رسیدن نویسندگانی چون پوینده و مختاری، اما حجم سنگین آن

با تمام فراز و نشیب‌هایی که مبارزات کارگری در ایران داشته است، اثر خود را در صحنه هنر نیز ثبت گردانیده است. به مناسبت روز جهانی کارگر به صورتی سریع نگاهی می‌اندازیم بر تأثیر کار و کارگر در خلق آثار مختلف هنری و ادبی در ایران. اگر از «کار» بگوییم، در ادبیات کلاسیک و قدیمی، در داستان‌هایی که به‌صورت شعر یا قصیده سروده شده‌اند، کار چون یک صفت معرفی و تعریف شده است و در این قصاید از جانوران ریزی مانند مورچه و زنبور عسل عاریت گرفته شده است که کار را چون ارزشی برای همیشه کار کردن و سکوت، چون آن موجودات، نمایش داده‌اند. نفوذ و تأثیر ادبیات چپ و کمونیستی، تعریف کار را از این صفت خارج نموده و به نیروی مولده و توانایی خلق کردن و تفسیر آن به‌عنوان فروش نیروی کار توسط کارگر و کاری که با آن بیگانه بوده، چون بجز بخور و نمیر چیزی برای او باقی نمی‌ماند، و در نهایت تغییر جهان با دستان کارگران.

هنر و ادبیات کارگری بعد از انقلاب مشروطه و علاوه بر آن از طریق کارگرانی که در باکو کار می‌کردند و با بلشویک‌های روسیه آشنا شده بودند، اندک‌اندک به داخل ایران آمده و ادبیات سیاسی با واژگانی چون امپریالیسم، استعمار، استثمار، پرولتاریا و سرمایه‌دار در ادبیات فارسی در هم آمیخت. شاعری چون لاهوتی به‌جای پرولتر کلمه رنجبر را برای اولین بار در زبان فارسی به‌کار برد و چند کلمه دیگر نیز ابداع نمود، اما چون ادبیات سیاسی و نشر آثار مارکسیستی غالب بود، کلمات پرولتر و کارگر هم در هنر و هم در ادبیات سیاسی ثابت ماند، گرچه به‌کار بردن آن کلمات جدید نیز دارای کاربرد تا حال حاضر می‌باشند.

اولین مراسم کارگری در ایران حدود ۱۰۶ سال قبل، یعنی در سال ۱۲۹۹ شمسی برگزار گردید که مقدمه‌ای شد تا نخستین مراسم روز جهانی کارگر در اول ماه مه و با حضور شمار زیادی از کارگران، یک سال بعد یعنی ۱۳۰۰ برابر با ۱۹۲۱ میلادی برگزار گردد که اگر به این تاریخ‌ها نگاهی بیندازیم، مشاهده می‌شود که تنها چند سال از انقلاب اکتبر گذشته و تقریباً همزمان است با پایان جنگ سرخ‌ها و سفیدها در اتحاد جماهیر شورواها با پیروزی سرخ‌ها و در این زمان شاعرانی که اشعاری با مضمون کارگری سرودند، در این سال‌ها تحت تأثیر انقلاب اکتبر قرار گرفته‌اند و ادبیاتی که در آن کانون حرکت و محور، انسان است که برای تغییر جهان اقدام می‌کند. در شعر فارسی قالب‌های هندسی در هم شکسته می‌شود و با سبکی دیگر از واژگان

شماره تماس‌های کمیته تشکیلات شهرهای حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹  
۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴

[/https://cpiran.net](https://cpiran.net)

ایمیل دبیر خانه حزب کمونیست ایران:

[cpi@cpiran.net](mailto:cpi@cpiran.net)

برای ارسال مطالب و تماس با جهان امروز از ایمیل زیر استفاده نمایید:

[jahane.emrouz@cpiran.net](mailto:jahane.emrouz@cpiran.net)



SCAN ME

SCAN ME